قالب‌های شعر فارسی

آشنایی با چند اصطلاح

از دیر باز شاعران و نویسندگان برای بیان عواطف، اندیشه‌ها احساسات و دریافت‌های خود از روش های مختلف، اعم از نظم و نثر بهره جسته، حجم عظیمی از آثار گران قدر ادب را به خود اختصاص داده‌اند.

نویسندگان، زبان را اساساً درخدمت معنا و مفهوم قرار داده‌اند، امّا شعر به دلیل خیال انگیز بودن و موسیقی و وزن، تأثیر ویژه‌ای داشته است.

به منظور ورود به بحث قالب‌های شعر فارسی لازم است در ابتدا با چند اصطلاح پایه‌ای در شناخت شعر و قالب‌های آن آشنایی پیدا کنیم.

بیت

بیت واژه‌ای است عربی به معنی اتاق و خانه؛ و در فارسی با سطر معادل است.

بیت کمترین مقدار واحد شعر است که دارای دو مصراع موزونِ جدا از هم می‌باشد که وزن یکسان و طول برابر داشته باشند. مثال:

تن آدمی شریف است به جان آدمیّت نه همین لباس زیباست نشان آدمیّت

بیت بالا از دو قسمت تشکیل شده که هر دو قسمت دارای طول برابر و هم وزن هستند.

مصراع

مصراع واژه‌ای عربی است به معنی یک لنگه از در دو لختی و به این مشابهت نیمه‌ی یک بیت را مصراع می‌گویند. به تعبیر دیگر به کوچک‌ترین پاره‌ی سخن موزون که با پاره‌ی دیگرش از نظر وزن و طول پیوستگی دارد مصراع گفته می‌شود. مثال:

مصراع اول: مصراع دوم:

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

همان‌طوری‌که مشاهده می‌کنید بیت بالا دارای دو قسمت است که هر قسمت را یک مصراع می‌نامند.

در شعر نیمایی به یک سطر یا یک خطِّ شعر مصراع گفته می‌شود و دارای وزن است؛ امّا مصراع‌ها طول برابر ندارند. مانند شعر زیر از سهراب سپهری:

دشت‌هایی چه فراخ! ← مصراع اول

کوه‌هایی چه بلند! ← مصراع دوم

من در این آبادی پی چیزی می‌گشتم: ← مصراع سوم

پی خوابی شاید، ← مصراع چهارم

پی نوری، ریگی، لبخندی ← مصراع پنجم

ردیف

کلمه یا کلماتی که بعد از واژه‌های قافیه می‌آید و عیناً از نظر لفظ و معنا تکرار شوند ردیف نام دارد و شعری که دارای ردیف باشد اصطلاحاً «مردّف» نامیده می‌شود. مثال:

دیدن روی تو ظلم است و ندیدن مشکل است چیدن این گل گناه است و نچیدن مشکل است

واژه‌های «مشکل است» در هر دو مصراع عیناً و به یک معنی تکرار شده است و ردیف نام دارد. ردیف در موسیقی شعر تأثیر دارد و باعث تداعی معانی می‌شود.

قافیه

اگر در پایان ابیات یا مصراع‌ها قبل از ردیف واژه‌های هماهنگ و دارای حرف یا حروف مشترک آورده شود، آنها را کلمات قافیه می‌نامند. مثال:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد و آنچه خود داشت زبیگانه تمنّا می‌کرد

واژه‌های «ما» و «تمنّا» که قبل از ردیف آمده است قافیه نام دارد و حرف مشترک آنها «ا» است قافیه در شعر کهن اجباری است، امّا ردیف اختیاری است. در شعر نیمایی هر چند برای قافیه اهمّیّت قائل هستند امّا نظم مشخّصی ندارد.

قافیه به شعر استحکام می‌بخشد و تأثیر موسیقایی دارد و درنوع قالب شعر تأثیر بسزایی دارد.

قالب

قالب در واقع شکلی است که قافیه و تعداد ابیات به شعر می‌بخشد؛ چون تفاوت قالب‌ها در آرایش قافیه و تعداد ابیات و محتوای شعر مؤثّر است.

به عنوان مثال قالب‌های غزل و قصیده از نظر آرایش قافیه همسان هستند؛ ولی از جهت تعداد ابیات و محتوا متفاوت‌اند یعنی غزل بین ۵ تا ۱۵ بیت سروده می‌شود ولی قصیده تا ۶۰ بیت هم می رسد. محتوای غزل بیشتر عاشقانه و عارفانه است؛ امّا محتوای قصیده بیشتر مدح و توصیف است.

تخلّص

تخلّص در لغت به معنی رهایی یافتن است و یکی از معانی اصطلاحی آن اسم مستعاری است که شاعر برخود می‌نهد و اغلب در پایان غزل و بعضاً قصیده می‌آورد. مثل لقب «حافظ» که تخلّص خواجه شمس‌الدّین محمّد است یا «سایه» که تخلّص شاعر معاصر، هوشنگ ابتهاج است. تخلّص بعضی از شاعران:

مولوی: خاموش، اخوان ثالث: م. امید، محمّد حسین بهجت تبریزی: شهریار

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

وزن

شاعران برای بیان عواطف خود از زبان کمک می‌گیرند؛ امّا نه از زبان معمول، بلکه با قرار دادن واژه‌های مناسب در کنار هم، آهنگ و ریـتم خاصّـی می‌آفرینند. این آهنگ خاص وزن نامیده می‌شود.

به بیان دیگر وزن نظم ثابتی است که در مجموعه‌ای از صوت‌ها پدید می‌آید، مانند بیت زیر که در هر مصراع ترکیب و تناسب واژه های موسیقی خاصّـی آفریده است که اگر هر کدام از واژه‌های هر یک از مصراع‌ها را جا به جا نماییم موسیقی بیت به هم می خورد و عاری از وزن می شود.

توانـــا بـــود هـــر کـــه دانـــا بـــود زدانـــــش دل پیـــــر برنـــــا بـــــود

هم وزنی دو کلمه یا عبارت:

چنانچه بخواهیم هم وزنی دو کلمه یا عبارت را دریابیم باید هجاهای کلمات را جدا نموده، بشناسیم.

هجا

هجا یا بخش، مقدار آوایی است که با یک بار باز شدن دهان و بیرون دمیدن بی‌فاصله و قطع، شنیده می‌شود.

مثال: واژه‌ی «کتاب» دارای دو هجاست: کِ/ تاب

واژه‌ی مدرسه دارای سه هجاست: مَد / رَ/ سِ

انواع هجا:

۱- هجای کوتاه (u) صامت + مصوّت کوتاه

مثال: نه : ن،(ـِ)/ که: ک،(ـِ)/

۲ - الف: هجای بلند (–) صامت + مصوت کوتاه + صامت

مثال : دَر: د،(ـَ)، ر / گُل: گ،(ـُ)، ل /

ب: صامت + مصوّت بلند

مثال: با: ب، ا/ سی: س، ی/

۳ - هجای کشیده:

الف: صامت + مصوّت کوتاه+ دو صامت

مثال : کُشت : ک، (ـُ)ش، ت /

ب: صامت + مصوّت بلند +یک یا چند صامت

مثال: سیب : س، ی، ب/ ساخت: س ،ا ،خ ، ت/

ابتدا کلمه یا مصراع را همانطور که می‌خوانیم، می‌نویسیم و سپس هجاهای آن‌ها و نوع آن را مشخّص می‌کنیم و بعد تعداد هجاهای یک کلمه را بـا کلمه‌ی دیگرمقایسه می‌کنیم؛ چنانچه تعداد هجاها و نوع آنها برابر بود آن دو کلمه یا دو مصراع هم وزن هستند.

مثال: هجاهای دو مصراع زیر را با هم مقایسه می‌کنیم:

۱- از جدایی‌ها شکایت می‌کند از / جُ / دا / یی / ها / شِ / کا / یت / می / کُ / نَد

۲- از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند از / نَ / فی / رَم / مَر / دُ / زَن / نا / لی / دِ / اند

چـــون تعـــداد هجاهـــا و نـــوع آن‌هـــا در دو مصـــراع بـــالا یکســـان هســـتند، لـــذا ایـــن دو مصـــراع بـــا هـــم، هم وزن هستند. حال مصراع زیر را از نظر تعداد هجاها و نوع آنها بررسی می‌کنیم:

توانا بود هر که دانا بود تَ / وا / نا / بُ / وَد / هر / کِ / دا / نا / بُ / وَد

حال اگر هجاهای این مصراع را سه تا سه تا جدا نماییم نظم آن مشخّص می‌شود.

مبنای وزن در زبان فارسی مصراع است، لذا وزن هر مصراع یک شعر نمودار وزن مصراع‌های دیگر آن شعر است. مثلاً وزن مصـراع اوّل شـاهنامه: «به نام خداوند جان و خرد» فعولن فعولن فعولن فعل است لذا وزن تمام مصراعهای شاهنامه همین وزن است.

وزن به شعر موسیقی و زیبایی و شور انگیزی می‌دهد و تأثیر عاطفی و احساسی دارد.

قالب‌های شعر فارسی

قصیده

قصیده شعری است که در آن قصدِ خاصّی باشد از قبیل: مدح، موعظه، توصیف و ... که مصراع اوّل با مصراع‌های زوج آن هم قافیه می شود. حـدّاقل ابیات آن پانزده بیت و حدّاکثر تا شصت، هفتاد بیت می‌رسد.

قصیده اولین نوع شعری است که در ادب فارسی بعد از اسلام به وجود آمد. کهن‌ترین قصیده‌ی کاملی که در دست است از رودکی است با مطلع زیر:

« مـــادر مـــی را بکـــرد بایـــد قربـــان بچّـــه‌ی او را گرفـــت و کـــرد بـــه زنـــدان»

قصیده تا قرن ششم و ظهور سنایی از قالب‌های مسلّط شعر فارسی است و از این دوره به بعد به دلیل گرایش به تصوّف و عرفان غزل برتری می‌dابد.

از قصیده سرایان مشهور شعر فارسی می‌توان از رودکی ، خاقانی، منوچهری، مسعود سعد سلمان، انوری، سعدی، ناصرِ خسرو، فرّخی سیستانی، قـاآنی، ملک الشّعرای بهار، امیری فیروز کوهی، حمیدی شیرازی و مهرداد اوستا نام برد.

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

ارکان اصلی قصیده

۱- مطلع

بیت اوّل قصیده را مطلع می‌نامند که باید در لفظ و معنی جذّاب و دلنشین باشد. مثال:

« بـــا کـــاروان حلّـــه بـــرفتم زسیســـتان بـــا حلّـــه‌ی تنیـــده زدل، بافتـــه زجـــان
«فرّخی»

۲- تغزّل

ابیات آغازین قصیده اگر در مدح معشوق و توصیف زیبایی‌های او باشد «تغزّل» نامیده می‌شود و چنانچـه در وصـف طبیعـت و یـاد آوری از روزگـار جوانی باشد به آن «تشبیب و نسیب» گفته می‌شود.

۳- تخلّص

تخلّص در قصیده به معنی گریز زدن و خلاص شدن است و در اصطلاح، بیت یا ابیاتی است که شاعر با آن به طرزی ماهرانه از مقدّمـه و تغـزّل بـه تنه‌ی اصلی قصیده وارد می‌شود.

لازم به ذکر است تخلّص در غزل چنانچه پیش از این ذکر شد با تخلّص در قصیده تفاوت دارد.

۴ – تنه‌ی اصلی قصیده

این بخش اصلی‌ترین قسمت قصیده و تمام مقصود شاعر را در بردارد که معمولاً محتوا و مضامینی چون مدح، رثا، وصف، پند و اندرز و موعظه، شکوه و شکایت، حکمت، عرفان و مسایل سیاسی و اجتماعی دارد.

۵- شریطه و دعا

شاعران معمولاً در ابیات پایانی قصیده با ذکر شرطهایی برای ممدوح خود آرزوی دوام و بقا می‌کنند؛ مثلاً عنصری در پایان یکی از قصایدش چنین می‌گوید:

همیشه تا بـه همـه وقـت خلـق عـالم را به شادی و غم از ایـزد بـود قضـا و قـدر
بقای شـاه جهـان بـاد و غـرور دولـت او دلش به رامش و دستش به باده و سـاغر

۶- مقطع

بیت آخر قصیده مقطع نام دارد که معمولاً شاعران در آن به هنر نمایی پرداخته در انتخاب الفاظ و مفاهیم سعی زیادی می نمایند.

نام گذاری قصاید

شاعران قصاید را از سه جهت نام گذاری می‌کنند:

۱ – از نظر ردیف و قافیه: چنانچه حرف اصلی قافیه الف باشد آن را الفی و اگر «ب» باشد بائیّه می‌نامند.

۲– از نظر مقدّمه: چنانچه وصف بهار باشد «بهاریّه» و وصف خزان باش «خزانیّه» و ... می‌نامند.

۳– از نظر محتوا: چنانچه مدح کسی باشد آن را «مدحیّه» و یا شکایت از زندان باشد «حبسیّه» و یـا سیاسـی و وطنـی و اجتمـاعی باشـد آن را چکامه می‌نامند.

در پایان ابیاتی از یکی از قصاید معروف و زیبای سعدی آورده می‌شود:

بـــس بگردیـــد و بگـــردد روزگـــار دل بـــه دنیـــا در، نبنـــدد هوشـــیار
ای کـه دسـتت مـی‌رسـد کـاری بکـن پـیش از آن کـز تـو نیایـد هـیچ کـار
ایـن کـه در شـهنامه‌هـا آورده‌انـد رسـتم و رو ییـنـه تـن اسـفندیار
تـا بداننـد ایـن خداونـدان ملـک کـز بسـی خلـق اسـت دنیـا یادگـار
ایـن همـه رفتنـد و مـای شـوخ چشـم هـیچ نگـرفتیم از ایشـان اعتبـار
نـام نیکـو گـر بمانـد زآدمـی بـه کـزو مانـد سـرای زرنگـار
سـال دیگـر را کـه مـی‌دانـد حسـاب؟ یـا کجـا رفـت آن کـه بـا مـا بـود پـار؟
صـورت زیبـای ظـاهر هـیچ نیسـت ای بـرادر سـیرت زیبـا بیـار
آدمـی را عقـل بایـد در بـدن ورنـه جـان در کالبـد دارد حمـار
پـیش از آن کـز دسـت بیرونـت بَـرَد گـردش گیتـی زمـام اختیـار
گـنج خـواهی، در طلـب رنجـی ببـر خرمنـی مـی‌بایـدت، تخمـی بکـار
شـکر نعمـت را نکـویی کـن کـه حـق دوسـت دارد بنـدگان حـق‌گـزار
گـر بـه هـر مـویی زبـانی باشـدت شـکر یـک نعمـت نگـویی از هـزار
نـام نیـک رفتگـان ضـایع مکـن تـا بمانـد نـام نیکـت پایـدار
زور بـازو داری و شمشـیر تیـز گـر جهـان لشـگر بگیـرد غـم مـدار
از درون خسـتگان اندیشـه کـن وز دعـای مـردم پرهیزگـار
منجینـق آه مظلومـان بـه صـبح سـخت گیـرد ظالمـان را در حصـار
بـا بـدان بـد بـاش و بـا نیکـان نکـو جای گـل، گـل بـاش و جـای خـار، خـار
دیـو بـا مـردم نیـامیزد، متـرس بـل بتـرس از مردمـان دیـو سـار

ای که داری چشمِ عقل و گوش هوش | پند من در گوش کن چون گوشوار
سعدیا چندانکه می‌دانی بگوی | حق نباید گفتن الاّ آشکار
پادشاهان را ثنا گویند و مدح | من دعایی می‌کنم درویش وار
یا رب الهامش به نیکویی بده | وزبقای عمر برخوردار دار

غزل

واژه‌ی غزل به معنی حدیث عشق و عاشقی است و چون این نوع شعر بیانگر سخنان عاشقانه است آن را غزل نامیده‌اند. غزل در واقع مهم ترین قالب شعر فارسی و شناسنامه‌ی ذوق ایرنیان و فارسی زبانان است.

از زمانی که سنایی این قالب را شکل مستقلّی داد تا امروز یکی از برجسته‌ترین انواع شعر فارسی به شمار می‌رود و خاستگاه آن به معنی عام همان ترانه‌ها و اشعار عاشقانه‌ی عامیانه‌ی ایران است.

ساختار غزل

غزل شعری است که مصراع اوّل آن با مصراع‌های زوج ابیات دیگر هم قافیه می شود. حدّاقل ابیات غزل ۴، ۳ بیت و حداکثر ۱۵، ۱۴ بیت است و محتوایی عاشقانه و عارفانه دارد و شاعران معمولاً تخلّص خود را در پایان غزل می‌آورند.

درون مایه‌ی غزل

۱- **عاشقانه:** در آغاز غزل محتوایی عاشقانه داشته و صرفاً از معشوق زمینی سخن گفته می‌شده مانند غزل‌های رودکی و سعدی

۲ - **عارفانه:** با ظهور «سنایی» معشوق زمینی جای خود را به معشوق آسمانی (خدا) می‌دهد و غزل عارفانه پدید می آید. مولانا جلال الدّین محمّد مولوی غزل عارفانه را به اوج رساند.

۳- **غزل اجتماعی:** هر چند در شعر بعضی از شاعران، درون مایه‌های عاشقانه و عارفانه با جلوه‌هایی از مسایل اجتماعی در هم تنیده شده مثل غزل حافظ؛ امّا در عصر مشروطیّت شاعرانی چون فرّخی یزدی غزل‌هایی با محتوای اجتماعی و سیاسی سروده‌اند.

غزل سرایان مشهور شعر فارسی

بی‌تردید حافظ، مولوی، سعدی، صائب تبریزی و سنایی از غزل سرایان نامدار در عرصه‌ی شعر کهن هستند و رهی معیّری، شهریار، فرّخی یزدی، عماد خراسانی، سیمین بهبهانی، و هوشنگ ابتهاج برجسته‌ترین غزل سرایان معاصر به شمار می‌روند. غزلی از سعدی:

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم | تا برفتی زبرم صورت بی‌جان بودم
نه فراموشیم از ذکر تو خاموش نشاند | که در اندیشه‌ی اوصاف تو حیران بودم
بی‌تو در دامن گلزار نخفتم یک شب | که نه در بادیه‌ی خار مغیلان بودم
زنده می‌کرد مرا دم به دم امیّد وصال | ورنه دور از نظرت کشته‌ی هجران بودم
به تولّای تو در آتش محنت چو خلیل | گوییا در چمن لاله و ریحان بودم
تا مگر یک نفسم بوی تو آرد دم صبح | همه شب منتظر مرغ سحر خوان بودم
سعدی از جور فراقت همه روز این می‌گفت | عهد بشکستی و من بر سر پیمان بودم

قطعه

معنای لغوی قطعه با مفهوم اصطلاحی آن هماهنگی دارد چون قطعه (به کسر قاف) در لغت به معنی تکّه‌ای یا پاره‌ای از یک چیز است و این نوع شعر نیز چون پاره‌ای از اواسط قصیده است به این نام خوانده می‌شود.

ساختار قطعه

به مجموعه‌ی ابیاتی که مصراع‌های زوج آن هم قافیه باشد، قطعه گفته می‌شود. حدّاقل ابیات قطعه دو بیت و حدّاکثر متداول آن ۱۵، ۱۶ بیت است. این نوع شعر دارای وحدت موضوع و محتواست و در تمام دوران‌های شعر فارسی رایج بوده است.

محتوا و درون مایه‌ی قطعه

قطعه از قالب‌هایی است که می‌تواند از جهت طنز و هجو و مسایل اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد؛ امّا معمولاً محتوای آن مطالب اخلاقی، پند و اندرز، مناظره، حکایت، شکایت و مسایل سیاسی و اجتماعی است.

قطعه سرایان مشهور شعرفارسی

در میان شاعران گذشته ابن یمین، و انوری مشهورترین قطعه‌ها را سروده‌اند ودر میان شاعران معاصر می‌توان از پروین اعتصامی، ملک الشّعرای بهار و ایرج میرزا نام برد. قطعه‌ای از سعدی:

گِلی خوشبوی در حمّام روزی | رسید از دست مخدومی به دستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری؟ | که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گِلی ناچیز بودم | ولیکن مدّتی با گُل نشستم
کمال هم نشین بر من اثر کرد | و گرنه من همان خاکم که هستم

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

مثنوی

مثنوی که آن را «مزدوج» هم می‌گویند به معنی «دو تایی» است و این نام گذاری با ساختار این قالب شعری هماهنگی دارد. این قالب شعری از اختراعات خاصّ ایرانیان است و در شعر عرب سابقه نداشته. در شروع شعر فارسی شاعرانی مانند رودکی، شهید بلخی به این قالب توجّه نمودند و فردوسی در نظم بزرگترین حماسه‌ی ایرانیان از این قالب بهره جسته. هم چنین فخرالدّین اسعد گرگانی در«ویس ورامین»، نظامی در «خمسه‌ی» خود و خاقانی و سنایی برای سرودن داستان‌ها و تمثیلات خود رویکرد ویژه‌ای به این قالب داشته‌اند. مولانا در خلق «مثنوی معنوی» و عطّار در سرودن «منطق الطّیر» و سعدی در «بوستان» از این قالب بهره گرفته‌اند. در شعر معاصر می‌توان از مثنوی «عقاب» دکتر خانلری و «بت شکن بابل» از حمیدی شیرازی نام برد.

مثنوی شعری است که در هر بیت قافیه‌ی مستقلّی آورده می‌شود؛ یعنی دو مصراع هر بیت قافیه‌ی جداگانه دارد و قافیه در بیت بعد تغییر می‌کند امّا وزن همه‌ی ابیات یکی است.

مثال از بوستان سعدی:

یکی قطره باران زابری چکید — خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم؟ — گر او هست حقّا که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید — صدف در کنارش به جان پرورید
سپهرش به‌جایی رسانید کار — که شد نامور لؤلؤ شاهوار
بلندی از آن یافت کاو پست شد — در نیستی کوفت تا هست شد
تواضع کند هوشمند گزین — نهد شاخ پر میوه سر بر زمین

ابیات بالا همه در یک وزن سروده شده؛ امّا هر بیت قافیه‌ی جداگانه دارد. قافیه در بیت اوّل (چکید، بدید) است و در بیت دوم (کیستم، نیستم) در بیت سوم (بدید، پرورید) و ...

درون مایه‌ی مثنوی

درون مایه و محتوای مثنوی‌های زبان فارسی را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱- حماسی و تاریخی: شاهنامه‌ی فردوسی، گرشاسب نامه‌ی اسدی توسی، اسکندر نامه‌ی نظامی.

۲- عاشقانه و بزمی: لیلی و مجنون، خسرو و شیرین نظامی، ویس ورامین فخرالدّین اسعد گرگانی.

۳- عرفانی: حدیقه‌ی سنایی، منطق الطّیر عطّار، مثنوی معنوی مولانا.

۴- اخلاقی و تعلیمی: بوستان سعدی.

نمونه‌ی مثنوی از منطق الطّیر عطّار نیشابوری

گفت یوسف را چو می بفروختند — مصریان از شوق او می‌سوختند
چون خریداران بسی برخاستند — پنج ره، هم سنگ مشکش خواستند
پیر زالی زان به خوان آغشته بود — ریسمانی چند بر هم رشته بود
در میان جمع آمد در خروش — گفت: ای دلّال کنعانی فروش
ز آرزوی این پسر سرگشته‌ام — دو کلا فه ریسمان را رشته‌ام
این زمن بستان و با من بیع کن — دست در دست منش نه بی سُخُن
خنده آمد مرد را گفت: ای سلیم — نیست در خورد تو این پهنا گلیم
هست صد گنجش بها در انجمن — چه تو و چه ریسمان ای پیرزن
پیرزن گفتا: که دانستم یقین — کاین پسر را کس بنفروشد به این
لیک اینم بس که چه دشمن چه دوست — گوید این زن از خریداران اوست

www.my-dars.ir

رباعی

یکی از محبوب‌ترین قالب‌های شعری در بین شاعران ایران، رباعی است؛ چون به دلیل شکل کوتاه و گزیده گویی در آن با سنّت ادبی ایجاز در زبان فارسی سازگاری دارد و بهترین قالب برای بدیهه گویی است.

این نوع شعر در ایران سابقه‌ای دیرینه دارد و به قبل از اسلام برمی‌گردد و یادگار اشعار محلّی و فهلویّات است. از شروع شعر فارسی تا امروز، اغلب شاعران به این قالب توجّه ویژه نموده‌اند.

ساختار رباعی

رباعی شعری است دارای چهار مصراع که مصراع‌های اوّل و دوم و چهارم حتماً باید هم قافیه باشند؛ امّا در مصراع سوم شاعر مختار است که قافیه بیاورد یا نیاورد. مثال:

هنگام سپیده دم خروس سحری — دانی که چرا همی کند نوحه گری؟
یعنی که نمودند در آیینه‌ی صبح — کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری
«خیام»

همانطور که مشاهده می‌شود واژه‌های: (سحری، جلوه‌گری، بی‌خبری) در مصراع‌های اوّل و دوم و چهارم هم قافیه است امّا مصراع سوم قافیه ندارد.

وزن رباعی

وزن رباعی مطابق است با آهنگ وریتم «لاحولَ و لا قوّةَ الاّ بالله». راه دیگر شناخت وزن رباعی این است که هجای اوّل هر مصراع هجای بلند است.

محتوا و درون مایه‌ی رباعی

رباعی همواره چنین بوده که دو مصراع بیت اوّل نخست به توصیف زمینه می‌پردازد و مصراع سوم آمادگی ایجاد کرده و خواننده را به ادامه وا می‌دارد و مصراع چهارم بر مقصود اصلی تکیه می‌کند و مناسب‌ترین قالب برای ثبت لحظه‌های کوتاه شاعرانه است و محتوای آن‌ها بیشتر عارفانه و عاشقانه و فلسفی است.

رباعیّات فارسی را به لحاظ محتوا به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱- رباعیّات عاشقانه: رباعیّات رودکی، فرّخی سیستانی، مهستی گنجوی

اشکم زدودیده متّصل می‌آید — از بهر تو ای مهر گسل می‌آید
زنهار، بدار حرمت اشک مرا — کاین قافله از کعبه‌ی دل می‌آید
«مهستی گنجه‌ای»

۲- رباعیّات فلسفی: رباعیّات خیّام نیشابوری

نیکیّ و بدی که در نهاد بشر است — شادیّ و غمی که در قضا و قدراست
با چرخ مکن حواله کاندر ره عشق — چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است
«خیّام»

۳- رباعیّات عارفانه: خواجه عبدا... انصاری، ابو سعید ابوالخیر، عطّار، مولوی

یک عاشق پاک و یک دل زنده کجاست — یک سوخته بی فکر پراکنده کجاست؟
چون بنده‌ی اندیشه‌ی خویشند همه — پس در دو جهان خدای را بنده کجاست ؟
«عطّار»

دو بیتی

دو بیتی معمولاً با زبانی عامّه فهم سروده می شود و کار بردی ساده دارد واغلب به گویش‌های محلّی سروده می‌شود. این قالب شعری و وزن آن را مرحوم ملک الشّعرای بهار یاد آور اوزان شعری دوران ساسانیان می‌داند.

ساختار دو بیتی

دو بیتی شعری مرکّب از دو بیت یا چهار مصراع که همانند رباعی مصراع‌های اوّل و دوم و چهارم حتماً باید هم قافیه باشند و مصراع سوم معمولاً قافیه ندارد؛ امّا شاعر می‌تواند آن را هم قافیه کند. مثال:

سحرگه برگ گل ترشد زشبنم — نسیم آهسته زلفش ریخت برهم
بیاور عطر زلفش سوی فایز — مرا فارغ کن از غم‌های عالم
«فایز دشتستانی»

بسیاری از ترانه‌های ساده‌ی روستایی و محلّی در این قالب سروده شده است:

سه روزه رفته‌ای سی روزه حالا — زمستون رفته‌ای نوروزه حالا
خودت گفتی سر هفته می‌آیم — شماره کن ببین چند روزه حالا

وزن دو بیتی

وزن دو بیتی « مفاعیلن، مفاعیلن، فعولن» است که این وزن مخصوص «چامه» بوده و به آن فهلویّات گفته شده است و از وزن‌های شعری دوران ساسانیان است.

دو بیتی سرایان شعر فارسی

بابا طاهر همدانی و فایزدشتستانی از مشهورترین دو بیتی سرایان گذشته هستند. مهدی اخوان ثالث، سیاوش کسرایی، قیصر امین پور، حسن حسینی و هوشنگ ابتهاج از دو بیتی سرایان شعر معاصر به شمار می‌روند. نمونه‌ی چند دو بیتی:

زدست و دیده و دل هرد دو فریاد — که هر چه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش زفولاد — زنم بر دیده تا دل گردد آزاد
«بابا طاهر»

شب است و غم گرفته چار سویم — بیا ای دوست بنشین روبه رویم
بیا تا قصّه‌ی غم را و شب را — اگر خوابت نمی‌آید بگویم
«اخوان ثالث»

بیا ای دل از این جا پر بگیریم — ره کاشانه‌ی دیگر بگیریم
بیا گم کرده‌ی دیرین خود را — سراغ از لاله‌ی پرپر بگیریم
« قیصر امین پور»

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

بیـا جانـا کـه دنیـا را وفـا نیسـت — جُوی راحـت در ایـن محنـت سـرا نیسـت
در این ره هـر چـه فـایز دیـده بگشـود — زهمراهـان، دگـر جـز نقـش پـا نیسـت
« فایز دشتستانی»

چهار پاره (چار پاره)

قالب چهار پاره از دوره‌ی مشروطه در شعر پارسی باب شد و ادیب الممالک فراهانی اولین کسی بود که آن را آزمود. این قالب را می‌تـوان حـد فاصـل میـان شـعر کهن و شعر نو دانست؛ چون در دهه‌های ۲۰و ۳۰ رواج فراوانی یافت و شاعرانی چون: شاملو، اخوان ثالث، فروغ فرّخزاد، سهراب سـپهری و یـدا... رؤیـایی در آن طبـع آزمایی کردند، حتّی شاعرانی که پای بند سنّت‌های شعری بودند از قبیل: فریدون توللّی: خانلری، گلچین گیلانی و نادر نادر پور به آن اقبال زیادی نشان دادند.

ساختار چهار پاره

چهار پاره اشعاری است شامل چند دو بیتی که معمولاً مصراعهای زوج آن هم قافیه می‌شوند و قافیه در هر دو بیتی تغییر می‌کند بعضی‌ها به آن « دو بیتی» یا «دو بیتی‌ها پیوسته» می‌گویند.

بلـــم آرام چـــون قـــویی ســـبکبار — بـه نرمـی بـر سـر کـارون همـی رفـت
زنخلســتان ســاحل، قــرص خورشــید — زدامـــان افـــق بیـــرون همـــی رفـــت

شـــفق بـــازی کنـــان در جنـــبش آب — شـــکوه دیگـــر و راز دگـــر داشـــت
به دشـتی پـر شـقایق بـاد سـر مسـت — تـو پنـداری کـه پـاورچین گـذر داشـت

جـوان پـارو زنـان بـر سـینه‌ی مـوج — بلـم مـی‌رانـد و جـانش در بلـم بـود
صـــدا ســـر داده غمگـــین در ره بـــاد — گرفتـــار دل و بیمـــار غـــم بـــود

« دو زلفونـــت بـــود تـــار ربـــابُم — چـه مـی‌خـواهی از ایـن حـال خـرابم
تـو کـه بـا مـا سـر یـاری نـداری — چـرا هـر نیمـه شـو آیـی بـه خـوابم»
«فریدون توللی»

همانطوری‌که مشاهده می‌شود شعر بالا از ۴ دو بیتی تشکیل شده است که همگی دارای یک وزن واحد است؛ امّا مصراع‌های دوم هر دو بیتی با هـم، هم قافیه شده است. در دو بیتی اوّل (کارون، بیرون) دو بیتی دوم (دگر، گذر) دو بیتی سوم (بلم، غم) و دو بیتی چهارم که دو بیتی سـنّتی اسـت (خـرابم، خوابم) قافیه هستند؛ امّا همه‌ی این دو بیتی دارای وحدت موضوع و محتواست.

محتوا و درون مایه‌ی چهار پاره

چهار پاره‌ها معمولاً مضامین عاشقانه، توصیفی، اجتماعی و روایتی دارند.
نمونه‌ی یک چهار پاره از شعر معاصر:

پیکر تراش پیـرم و بـا تیشـه‌ی خیـال — یک شب تـو را زمـر مـر شـعر آفریـده‌ام
تا در نگین چشم تو نقـش هـوس نهـم — نـاز هـزار چشـم سـیه را خریـده‌ام

بر قامتت که وسوسه‌ی شست و شو در اوست — پاشـیده‌ام شـراب کـف آلـود مـاه را
تـا از گزنـد چشـم بـدت ایمنـی دهـم — دزدیـده‌ام زچشـم حسـودان نگـاه را

تا پیچ و تـاب قـدّ تـو را دلنشـین کـنم — دست از سر نیـاز بـه هـر سـو گشـوده‌ام
ازهـر زنـی تـراش تنـی وام کـرده‌ام — از هـر قـدی کرشـمه‌ی رقصـی ربـوده‌ام

امّا تو چون بتی که بـه بـت سـاز ننگـرد — در پیش پای خویش بـه خـاکم فکنـده‌ای
مست از می غـروری و دور از غـم منـی — گویی دل از کسی که تو را ساخت کنـده‌ای

هشدار زانکه در پس ایـن پـرده‌ی نیـاز — آن بـت تـراش بلهـوس چشـم بسـته‌ام
یک شب که خشم عشق تو دیوانه‌ام کند — بینند سـایه‌هـا کـه تـو را هـم شکسـته‌ام
«نادر نادر پور»

مسمّط

واژه‌ی مسمّط از «سمط» به معنی رشته‌ی مروارید یا رشته‌ای که مانند بند تسبیح در آن مهره‌ها کرده باشند، گرفته شده است.
مسمّط از مخترعات ایرانیان است و پایه گذار آن را منوچهری دامغانی شاعر قرن پنجم می دانند. دردوره‌ی قاجاریـه و مشـروطه چـون شـاعران بـه اندیشه‌های اجتماعی و تجدّد خواهانه گرایش پیداکرده‌اند و به دنبال قالب‌های تازه‌تری بودند، رویکرد ویژه‌ای به این قالب نشان دادند؛ مـثلاً «افسـانه‌ی» نیما یوشیج یا داستان «ایده‌آل» میرزاده عشقی ساختاری شبیه به مسمّط دارد.

ساختار مسمّط

مسمّط شعری است که از بخش‌های (رشته‌های) گوناگون پدید می‌آید و هر رشته شامل چند مصراع هم قافیه است ولی قافیه‌ی مصراع آخر هر رشته جداگانه است و مصراع‌های پایان رشته‌ها با هم، هم قافیه می‌شوند. این مصراع را در اصطلاح«بند» می‌گویند. مثال:

خیزید و خز آرید که هنگام خـزان اسـت — بـاد خنـک از جانـب خـوارزم وزان اسـت
آن برگ رزان بین که بر آن شـاخ رزان اسـت — گویی بـه مثـل پیـرهن رنـگ رزان اسـت
دهقان به تعجّب سرانگشت گزان اسـت — کاندر چمن و باغ نه گـل مانـد و نـه گلنـار
طـاووس بهـاری را دنبـال بکندنـد — پـرّش ببریدنـد و بـه کنجـی بفکندنـد
خسته به میان بـاغ، بـه زارش بپسـندند — با او نه نشـینند و نـه گوینـد و نـه خندنـد
ویـن پـرّ نگـارینش بـر او بـاز ببندنـد — تـا آذر مـه بگـذرد، آیـد سـپس آزار

شعر بالا دو رشته‌ی کلّی از مسمّط‌های منوچهری دامغانی است. در رشته‌ی اوّل واژه‌های: (خزان، وزان، رزان، رنگ‌رزان، گزان) قافیه‌های پنج مصراع اوّل است و مصراع پایانی رشته، قافیه‌اش «گلنار» است. در رشته‌ی دوم واژه‌های: (بکندند، بفکندند، بپسندند، نه خندند، بشدند) قافیه‌هـای پـنج مصـراع اوّل است و مصراع ششم با مصراع پایانی رشته‌ی اوّل یعنی: آزار با گلنار هم قافیه شده است.

محتوا و درون مایه‌ی مسمّط

درون مایه‌ی مسمّط معمولاً سخنان عاشقانه، مدح، توصیف و مسایل اجتماعی و سیاسی است. ضمناً مسمّط قالبی بوده برای تضـمین شـعر شـاعران دیگر که مصراع بند آن در هر رشته مصراع‌های یک غزل یا شعر شاعران دیگر است و به آن، «مسمّط تضمینی» می‌گویند.

ترجیع بند

ترجیع بند از قدیم الایّام در شعر فارسی معمول بوده است. ترجیع به معنی گرداندن آواز یا تحریر موسیقی است؛ امّا در این نوع شعر به معنی بازگشت است؛ یعنی بیتی ثابت و تکراری به خانه‌ی دیگر ترجیع‌بند.

ظاهراً قدیمی‌ترین ترجیع بند را در دیوان فرّخی سیستانی دیده‌اند و در دوره‌ی صفویّه بیشتر مورد توّجه قرار گرفت.

ساختار ترجیع بند

ترجیع بند غزل‌هایی است با قافیه‌های مختلف که بیت یکسان با قافیه‌ی مستقل آنها را به هم متّصل می کند بـه هـر یـک از غـزل‌هـا «خانـه» یـا «رشته» گفته می‌شود و بیت تکراری را «ترجیع» یا «برگردان» می‌گویند. اگر بخواهیم نمودار آن را نشان دهیم چنین است:

لازم به ذکر است تمام ابیات رشته‌ها و بیت ترجیع دارای یک وزن است و بیت ترجیع از نظر معنی باید مناسبتی کامل با ابیات رشته‌ها داشته باشد.

درون مایه یا محتوای ترجیع بند

موضوع ترجیع بند معمولاً مدح، عشق، عرفان، و مرثیه است.

ترجیع بند سرایان مشهور زبان فارسی: فرّخی سیستانی، هاتف اصفهانی، سعدی

نمونه‌ی ترجیع بند از سعدی:

ای زلـف تـو هـر خمـی کمنـدی — چشـمت بـه کرشـمه، چشـم بنـدی
مخـرام بـدین صـفت، مبـادا — کـز چشـم بـدت رسـد گزنـدی
یـارب چـه شـدی اگـر بـه رحمـت — بـاری سـوی مـا نظـر فکنـدی
یـک چنـد بـه خیـره عمـر بگذشـت — مـن بعـد بـر آن سـرم کـه چنـدی

بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله‌ی کار خویش گیرم

دردا کـه بـه لـب رسـید جـانم — آوخ کـه زدسـت شـد عنـانم
کـس دیـد چـو مـن ضـعیف هرگـز — کـز هسـتی خـویش در گمـانم

بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله‌ی کار خویش گیرم

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

جز نقش تو نیست در ضمیرم — جز نام تو نیست بر زبانم
چون در تو نمی توان رسیدن — به زان نبود که تا توانم

بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله‌ی کار خویش گیرم

گفتنی است ترجیع بند بالا حدود بیست رشته دارد و در هر رشته حدود دوازده بیت آمده است و ما ابیاتی از سه رشته‌ی آن انتخاب نموده‌ایم. همانطوری‌که مشاهده می‌شود هر رشته، یک غزل است با قافیه‌بندی خاصّ خود و بیت تکراری در پایان رشته‌ها آنها را به هم پیوند می دهد.

ترکیب بند

ترکیب بند شعری است همانند ترجیع بند، یعنی مرکّب از چند بخش که هر بخش درون مایه و قافیه‌ای مانند غزل دارد. این بخش‌ها را یک بیت غیر تکراری، امّا هم قافیه به هم پیوند می‌دهد.

درون مایه‌ی ترکیب بند

درون مایه و محتوای ترکیب بند همانند ترجیع بند است؛ یعنی مضامینی از قبیل رثا، مدح، عشق و عرفان را در بردارد. از ترکیب بندهای معروف زبان فارسی یکی ترکیب بند جمال الدّین عبدالرّزاق اصفهانی در مدح پیامبر اکرم (ص) است با مطلع زیر:

ای از بر سدره شاهراهت — وی قبّه‌ی عرش تکیه گاهت

و دیگر ترکیب بند معروف دوازده بندی محتشم کاشانی در واقعه‌ی کربلا با این مطلع:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است — باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

ترکیب بند سرایان مشهور

قدیم‌ترین ترکیب بند از قطران تبریزی شاعر قرن پنجم دیده شده و جمال‌الدّین عبدالرّزاق اصفهانی، محتشم کاشانی و وحشی بافقی از مشهورترین ترکیب بند سرایان زبان فارسی هستند.

بخشی از یک مربّع ترکیبی از وحشی بافقی:

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید — داستان غم تنهایی من گوش کنید
قصّه‌ی بی سرو سامانی من گوش کنید — گفت وگوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این آتش جان سوز نگفتن تا کی
سوختم، سوختم این راز نهفتن تا کی

روزگاری من و دل ساکن کویی بودیم — ساکن کوی بت عربده جویی بودیم
عقل و دین باخته، دیوانه‌ی رویی بودیم — بسته‌ی سلسله‌ی سلسله مویی بودیم

کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
یک گرفتار از این جمله که هستند نبود

مستزاد

مستزاد در لغت به معنی زیاد شده است و در حقیقت یک نوع تفنّن شعری محسوب می‌شود. در واقع مستزاد و رویکرد شاعران پس از مشروطه به آن نخستین کوشش‌هایی از شاعران است برای رهایی از قید و بندهای شعر سنّتی؛ هر چند قدیم‌ترین مستزادها را می‌توان در اشعار مسعود سعد سلمان، عطّار نیشابوری و ابن حسام، دید امّا رواج آن بیشتر از مشروطه به بعد است.

ساختار مستزاد

مستزاد شعری است در قالب قطعه، رباعی یا غزل که به آخر هر مصراع آن کلمه یا عباراتی آهنگین و هم وزن با مصراع اضافه می‌شود و در واقع قالب مستقلّی محسوب نمی‌شود.

گیرم که به مال و زر کسی قارون شد — مرگ است ز پی
یا آن که به علم و دانش افلاطون شد — کو حاصل وی؟
اندوخته‌ام زکف همه بیرون شد — کو ناله‌ی نی؟
ز اندیشه‌ی کونین دلم پر خون شد — کو ساغر می؟

«مشتاق اصفهانی»

همانگونه که مشاهده می‌شود شعر بالا یک رباعی است و در پایان هر مصراع این رباعی، عباراتی افزوده شده که هم وزن با مصراع‌هاست و خود قافیه‌ای جداگانه دارد.

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

درون مایه‌ی مستزاد

محتوا و مضمون مستزاد بیشتر مدح، عشق، عرفان و مسایل اجتماعی و سیاسی و میهنی است.

شاعران مستزاد سرا

مسعود سعد سلمان، عطّار، ابن حسام، مولانا، سید اشرف الدّین گیلانی (نسیم شمال)، ملک‌الشّعرای بهار، ادیب الممالک فراهانی

نمونه‌ی یک مستزاد

دو شینه پی گلاب می‌گردیدم — بر طرف چمن؛
پژمرده گلی میان گلشن دیدم — افسرده چو من؛
گفتم که چه کردی که چنین گریانی — ای یار عزیز!
گفتا که دمی در این جهان خندیدم — پس وای به من!

فرد

فرد در لغت به معنی یگانه، مجرّد و منفرد است و در اصطلاح به یک بیت گفته می‌شود که مستقل سروده شده باشد، به شکلی که شاعر همه‌ی ذوق و فکر و مقصود خود را در آن بیت بیان کند، خواه دو مصراع آن بیت هم قافیه باشد مانند:

از نظر رفتی به راهت چشم حیران باز ماند — آن قدر مرغ نگه پر زد که از پرواز ماند
«صائب»

و یا هم قافیه نباشد مانند:

گر چه دست سرو کوتاه است از دامان گل — سروبالایی که ما داریم سر تا پا گل است
«صائب»

فرد را «تک بیت»، «بیت مفرد» هم می‌نامند و به جمع بیت‌های فرد «مفردات» گفته می‌شود. معمولاً شاعران در آخر دیوان خود مفرداتشان را می‌آورند.

نمونه‌ی مفردات

شب بود و ماه بود و تو بودی و زنده رود — ای آفتاب حسن دمیدی و زود بود
«مسرور اصفهانی»

گر چه بیماری من روی به بهبود گذاشت — دردم این است که از یاد مسیحا رفتم
«صائب»

عقل سختی دیدگان شمشیر صیقل دیده است — مشورت زنهار با مردان کار افتاده کن
«صائب»

مستمع صاحب سخن را بر سر شوق آورد — غنچه‌ی خاموش بلبل را به فریاد آورد
«صائب»

شعر نو

شعر نو گونه‌ای از شعر فارسی است که عمدتاً از دهه‌ی ۱۳۰۰ تحت تأثیر تحوّلات فرهنگی و اجتماعی و نفوذ شعر اروپایی در ایران شکل گرفت. انتشار منظومه‌ی «افسانه» توسّط علی اسفندیاری معروف به نیما یوشیج سرآغاز تحوّلی جدّی در شعر سنّتی ایران بود. این جریان نوگرایی که تا امروز ادامه یافته است شعر سنّتی را از نظر ساخت فنّی یعنی زبان و موسیقی و تخیّل و قالب دگرگون ساخت و درون مایه‌ی آن را متحوّل کرد و به طور کلی در سه شاخه عمده به شرح زیر تقسیم شد:

۱- شعر نیمایی

شعر نیمایی که به آن «شعر نو» یا «شعر آزاد» هم گفته می‌شود. دارای وزن عروضی است؛ امّا نه آن چنان که در شعر سنّتی مرسوم است، بلکه مصراع‌ها از نظر امتداد و تعداد ارکان برابر نیست؛ یعنی می‌تواند تساوی نداشته باشد و قافیه هم در این نوع شعر الزامی نیست و جای خاصّ و مشخّصی ندارد؛ بلکه تحت تأثیر مطلب می‌تواند تغییر یابد. مثال:

از تهی سرشار — (فاعلاتن ، فع)
جویبار لحظه‌ها جاری است — (فاعلاتن، فاعلاتن، فع)
چون سبوی تشنه کاندر خواب بیند آب و اندر آب بیند سنگ — (فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فع)
دوستان و دشمنان را می‌شناسم من — (فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فع)
زندگی را دوست می‌دارم — (فاعلاتن، فاعلاتن، فع)
مرگ را دشمن — (فاعلاتن، فع)

همانطوری‌که مشاهده می‌شود در شعر بالا سروده‌ی مهدی اخوان ثالث، کوتاهی وبلندی مصراع‌ها برابر نیست و تعداد ارکان در مصراع‌ها مانند شعر سنّتی برابری نمی‌کند، امّا دارای وزن عروضی است. قافیه هم در این شعر مانند شعر سنّتی اجباری نیست و جای مشخّص ندارد و فقط شاعر دو واژه‌ی «من و دشمن» را در مصراع‌های چهارم و ششم آورده است.

عمده‌ترین مباحث شعر نیمایی معمولاً عشق، سیاست، طبیعت و اجتماع است که مبتنی بر تجربه‌های شاعر است. نگاه تازه به جهان و طبیعت، جهت

گیری اجتماعی و انسانی، استفاده از نماد و بیان احساس شخصی از ویژگیهای مهمّ شعر نیمایی است.

نمونه‌ی شعر نیمایی:

شعر زیر بخشی از منظومه‌ی «حمید مصدّق» به نام : «آبی، خاکستری، سیاه» است.

باز کن پنجره را، من را خواهم برد به سر رود خروشان حیات
آب این رود به سر چشمه نمی‌گردد باز
بهتر آن است که غفلت نکنیم از آغاز
باز کن پنجره را، صبح دمید
چه شبی و چه فرخنده شبی
آن شب دور که چون خواب خوش از دیده پرید
کودک قلب من، این قصّه‌ی شاد آورنغز
از لبان تو شنید
زندگی رؤیا نیست، زندگی زیبایی ست
می‌توان بر درختی تهی از بار، زدن پیوندی
می توان در دل مزرعه‌ی خشک و تهی بذری ریخت
می‌توان از میان، فاصله‌ها را برداشت
دل من با دل تو، هر دو بیزار از این فاصله‌هاست
قصّه‌ی شیرینی است
کودک چشم من از قصّه‌ی تو می‌خواند
قصّه‌ی نغز تو از غصّه تهی است
باز هم قصّه بگو
تا به آرامش دل، سر به دامان تو بگذارم و در خواب روم

از شاعران برجسته‌ی شعر نیمایی می‌توان از : نیمایوشیج، اخوان، فروغ فرّخزاد، سهراب سپهری، فریدون مشیری، سیاووش کسرایی و هوشنگ ابتهاج نام برد

۲- شعر سپید

شعر سپید شاخه‌ای از شعر نیمایی است و برجسته‌ترین نماینده و در واقع ابداع کننده‌ی آن احمد شاملو، شاعر معاصر است. شاملو شعر سپید را چنین تعریف کرده است:

« شعر سپید از وزن و قافیه و آرایش و پیرایش شاید احساس بی‌نیازی نکند؛ امّا از آن محروم است» شعر سپید وزن عروضی را به طور کلّی کنار نهاده و به جای آن از موسیقی معنوی کلمات بهره می‌جوید و در آن قافیه هم جای ثابتی ندارد.

شاعران شعر سپید

از شاعران مطرح این نوع شعر می‌توان از: اسماعیل شاهرودی، بیژن جلالی، طاهره‌ی صفّار زاده، علی موسوی گرما رودی، کیومرث منشی زاده و احمد شاملو نام برد.

نمونه‌ی شعر سپید

به نوکردن ماه
بر بام شدم
با عقیق و سبزه و آینه
داسی سرد بر آسمان گذشت
که پرواز کبوتر ممنوع است
صنوبرها به نجوا چیزی گفتند
و گزمگان به هیاهو شمشیر در پرندگان نهادند
ماه برنیامد
(احمد شاملو)

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

۳- شعر موج نو

این نوع شعر که چندان جایی هم در عرصه‌ی شعر معاصر باز نکرده، در واقع از شعر سپید انشعاب یافته است. به دلیل توّجه به تصادفی بودن ساختارهای شعر تداوم مضمون در آن کمتر به چشم می خورد. این نوع شعر نه تنها وزن عروضی ندارد. بلکه همان آهنگ و موسیقی شعر سپید را هم ندارد؛ امّا تشبیهات و استعارات نوین و غریب در آن دیده می‌شود. بعضی آن را نثر شاعرانه‌ی پیچیده می‌دانند. از جمله‌ی برجسته‌ترین شاعران این گرایش می‌توان از : احمد رضا احمدی، بیژن الهی و مجید نفیسی نام برد. این نوع شعر ساختاری منسجم ندارد. از یک فکر به هم پیوسته برخوردار نیست.

نمونه‌ی شعر موج نو

قلب تو هوا را گرم کرد / در هوای گرم / عشق ما تعارف پنیر بود / قناعت به نگاه در چاه آب / مردم که در گرما / از باران آمدند / گفتی از اتاق بروند / چراغ بگذارند / من تو را دوست دارم / ای تو / ای تو عادل / تو عادلانه غزل / در خواب / در ظرف های شکسته / تنها نمی‌گذاری / «احمدرضا احمدی»

آرایه های ادبی

مباحثی از علم بیان

۱- تشبیه

یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های صور خیال در شعر فارسی تشبیه است که شاعر می‌کوشد در آن عنصر مشترک بین دو چیز را کشف نموده، برجسته سازد.
در شعر گذشتگان کمتر شاعری را می‌توان یافت که از تشبیه و زیبایی‌های آن بهره نبرده باشد؛ امّا آنچه در شعر معاصر جلب توجّه می‌کند تازگی تشبیهات است که نشان دهنده‌ی دید نو و کشف رابطه‌های تازه در پدیده‌هاست.

تشبیه چیست؟

تشبیه مانند کردن چیزی به چیز دیگراست یا به تعبیر دیگر ادّعای همانندی میان دو یا چند چیز است. مثال:

«بلـــم آرام چـــون قـــویی ســـبکبال بـه نرمـی بـر سـر کـارون همـی رفـت»

در بیت بالا شاعر بلم (قایق) را به قو تشبیه کرده است و عنصر مشترکی که بین این دو بوده تا شاعر توانسته آنها را به هم تشبیه کند آرام رفتن است.

غرض از تشبیه

معمولاً هدف شاعران از آوردن تشبیه سه امر است:
۱- توصیف و تصویری کردن وضعیّت و موقعیّت مشبّه یعنی طرف اوّل تشبیه.
۲- آفرینش اغراق که قوّه‌ی خیال و حسّ زیبا پرستی انسان آن را می‌پسندد.
۳- مادّی و محسوس کردن حالات و تجسّم آنها.
مثلاً وقتی می‌گوییم «قد او مانند سرو است» در واقع قد را توصیف نموده‌ایم و تصویری از آن آفریده‌ایم ثانیاً مرتکب اغراق شده‌ایم زیرا قد هیچ کس به بلندی سرو نیست ودر واقع توانسته‌ایم حالت‌های این قد را تجسّم نماییم.

ارکان تشبیه

۱- مشبّه: (رکن اوّل) چیزی یا کسی که قصد مانند کردن آن را داریم.
۲- مشبّه به: (رکن دوم) کسی یا چیزی که مشبّه، به آن مانند می‌شود.
۳- وجه شبه: (رکن سوم) صفت یا ویژگی مشترک بین مشبّه و مشبّه به است که مورد نظر شاعر باشد.
۴- ادات تشبیه: (رکن چهارم) واژه یا واژه‌هایی که نشان دهنده‌ی پیوند شباهت است؛ از قبیل: چو، چون، مثل، مانند، به سان، هم چون، پنداری، گویی و ...

مثال: « **آه چه آرام و پر غرور گذشت/ زندگی من چو جویبار غریبی/ در دل این جمعه‌های ساکت متروک**» «فروغ فرّخزاد»

مشبّه	مشبّه به	وجه شبه	ادات تشبیه
زندگی شاعر	جویبار غریب	تاب داده و خمیده	چون

مثال:

شـب افـروزی چـو مهتـاب جـوانی سـیه چشـمی چـو آب زنـدگانی
دو شـکّر چـو عقیـق آب داده دو گیسـو چـون کمنـد تـاب داده
«نظامی گنجه‌ای»

مشبّه	مشبّه به	وجه شبه	ادات تشبیه
معشوق	مهتاب	گذشتن و به پایان رسیدن	چو
محبوب سیاه چشم	آب زندگانی	شب افروزی و زیبا	چو
دو شکّر (لبان)	عقیق سرخ رنگ	حیات بخش	چو
دو گیسو	کمند تاب داده	سرخی و طراوت	چون

مثال:

سینه‌ام مجمر و عشق آتش و دل چون عود است این نفس نیست که بر می‌کشم از دل دود است
«شاطر عباس قمی»

مشبّه	مشبّه به	وجه شبه	ادات
سینه	مجمر (آتشدان)	داشتن حرارت	_
عشق	آتش	سوزندگی	_
دل	عود	سوختن	_
نفس	دود	سیاهی	_

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

مثال:

گرت زدست برآید چو نخل باش کریم ورت زدست نیاید چو سرو باش آزاد

«سعدی»

مشبّه	مشبّه به	وجه شبه	ادات
تو	نخل	کریم	چو
تو	سرو	آزاد	چو

مثال:

منم ابر و تویی گلبن که می‌خندی چو می‌گریم تویی مهر و منم اختر که می‌میرم چو می‌آیی

مشبه	مشبه به	وجه شبه	ادات
من	ابر	گریستن و باریدن	_
تو	گلبن (بوته‌ی گل)	خندیدن و شکفتن	_
تو	مهر (خورشید)	بیرون آمدن و درخشیدن	_
من	اختر(ستاره)	مردن و خاموش شدن	_

مثال:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی وزر شوی

«حافظ»

در بیت بالا «مس وجود» و «کیمیای عشق» اضافه‌ی تشبیهی یا تشبیه بلیغ اضافی هستند

مشبّه	مشبّه به	وجه شبه	ادات
وجود	مس	بی‌ارزش	_
عشق	کیمیا	با ارزش	_

مثال:

آن قطره‌ی باران که برافتد به گل سرخ چون اشک عروسی است برافتاده به رخسار

«سعدی»

مشبّه	مشبّه به	وجه شبه	ادات
قطره‌ی بارانی که بر گل افتاد	اشک عروسی که به صورت او چکیده	جلوه‌ی یکسان شبنم سفید بر سرخی	چون

این تشبیه یک تشبیه مرکّب است مثال:

آن شاخه‌های نارنج اندر میان ابر چون پاره‌های اخگر اندر میان دود

مشبّه	مشبّه به	وجه شبه	ادات
شاخه‌های نارنج درمیان ابرها	پاره‌های آتش در میان دود	جلوه‌گری سرخی در میان سیاهی	چون

مای درس
گروه آموزشی
www.my-dars.ir

۲- استعاره

استعاره در لغت به معنی عاریه خواستن است زیرا شاعر در استعاره واژه‌ای را به علاقه‌ی مشابهت به جای واژه‌ی دیگر به کار می‌گیرد؛ مثلاً «سرو» را به جای قد بلند به کار می‌برد. استعاره بزرگترین کشف هنرمندانه در حیطه‌ی زبان ادبی و کار آمدترین ابزار تخیّل در کلام است.

در تشبیه ادّعای شباهت است؛ ولی در استعاره ادّعای یکسانی است به قول «پل الوار» شاعر مشهور: «دو نوع ایماژ داریم یکی تشبیه که در آن می‌گوییم خورشید مانند گل زرد است و دیگر استعاره که می‌گوییم «خود گل زرد است» از شاعران کهن ما فردوسی و نظامی بیش از دیگران از استعاره بهره گرفته‌اند.

استعاره‌ی مصرّحه

استعاره‌ی مصرّحه تشبیهی است که مشبّه را حذف کنیم و فقط مشبّه به را به جای مشبّه، به کار بریم. با این کار تأکید و مبالغه‌ی بیشتری در کلام پدید می‌آید. مثال:

چو تنها ماند ماه سرو بالا فشاند از نرگسان لؤلؤ لا لا

«نظامی»

در بیت بالا شاعر معشوق خود را در ذهن به ماه تشبیه کرده و مشبّه که معشوق باشد در کلام حذف شده و ماه را که مشبّه به است به جای معشوق آورده است. همینطور چشم محبوب به نرگس تشبیه شده؛ امّا نرگس به جای آن آمده و اشک به لؤلؤ تشبیه شده ولی لؤلؤ به جای اشک آمده است.

تفاوت تشبیه و استعاره

۱- تشبیه ادّعای همانندی دارد؛ مثلاً در جمله‌ی: «علی مانند شیر است» ما ادّعای همانندی بین علی و شیر داریم؛ امّا در استعاره ادّعای یکسانی است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: « سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند.» شاعر تشبیه محبوب به سرورا فراموش کرده و ادّعا دارد که محبوب همان سرو است.

۲- استعاره از تشبیه رساتر و خیال انگیزتر است وذهن را با شگفتی، درنگ و جست وجو رو به رو می‌سازد و در برانگیختن عواطف از تشبیه مؤثّر است.

نمونه‌های استعاره‌ی مصرّحه

هزاران نرگس از چرخ جهانگرد　　فرو شد تابر آمد یک گل زرد
«نظامی»

در بیت بالا نرگس استعاره از ستارگان است و گل زرد استعاره از خورشید

ما به آن گل از وفای خویشتن دل بسته‌ایم　　ورنه این صحرا تهی از لاله‌ی سیراب نیست
«رهی معیّری»

گل استعاره از معشوق است و صحرا استعاره از دنیا و گل لاله استعاره از زیبا رویان.

سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد　　تا روی در این منزل ویرانه نهادیم
«حافظ»

سلطان ازل استعاره از خداوند است و منزل ویرانه استعاره از دنیاست.

مرا برف باریده بر پّر زاغ　　نشاید چو بلبل تماشای باغ
«فردوسی»

برف استعاره از سپیدی مو و پّر زاغ موهای سیاه است.

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد　　بهار عارضش خطّی به خون ارغوان دارد
«حافظ»

بت استعاره از محبوب است و گل استعاره از چهره‌ی او و سنبل استعاره از گیسوان او.

لؤلؤ از نرگس فرو بارید و گل را آب داد　　وز تگرگ ناز پرورد مالش عنّاب داد
«نظامی»

لؤلؤ استعاره از اشک، نرگس استعاره از چشم، گل استعاره از چهره‌ی محبوب، تگرگ استعاره از دندان، عنّاب استعاره از لب.

استعاره‌ی مکنیّه

این استعاره را به این دلیل مکنیّه (بالکنایه) می‌گویند که تشبیه در دل گوینده‌ی آن پوشیده و مستور است و مشبّه به آورده نمی شود. باید با تلاش و دقّت بسیار از طریق نشانه یا قرینه‌ای به آن پی برد؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: « مرگ چنگال خود را در گلوی او فرو برد» گوینده در دل خود مرگ را به حیوان درنّده‌ای تشبیه کرده که ذهن ما از طریق چنگال به این تشبیه و ژرفای آن پی‌می‌برد.

در استعاره‌ی مکنیّه بر خلاف استعاره‌ی مصرّحه مشبّه به را حذف می‌کنند و مشبّه را می‌آورند؛ امّا برای این که خواننده آن را دریابد یکی از صفات یا لوازم یا اجزای مشبّه به را در کلام ذکر می‌کنند.

مثال: « **زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ / پرشی دارد اندازه‌ی عشق**»

در شعر بالا زندگی (مشبّه) به پرنده‌ای (مشبّه به) تشبیه شده است؛ امّا پرنده ذکر نشده بلکه صفات این پرنده که داشتن بال و پر و پرش است ذکر شده است.

مثال: « **به صحرا شدم (رفتم) عشق باریده بود.**»

عشق مشبّه و فعل باریدن به آن نسبت داده شده است. در واقع عشق به باران تشبیه شده؛ ولی به جای مشبّه به که باران باشد صفت آن یعنی باریدن آورده شده. مثال:

شبی گیسو فرو هشته به دامن　　پلاسین معجر و قیرینه گرزن
«منوچهری»

شب (مشبّه) به زنی (مشبّه به) تشبیه شده است؛ امّا به جای زن یکی از لوازمات آن؛ یعنی گیسو آورده شده است.

تشخیص

استعاره‌ی مکنیّه‌ای که مشبّه به آن انسان باشد «تشخیص» یا «انسان انگاری» خوانده می شود. به تعبیر دیگر در این نوع استعاره صفات و ویژگی‌های انسان به اشیای بی جان نسبت داده می‌شود و آنها را موجود زنده و انسان تلّقی می‌کنیم. مثال:

گل بخندید و باغ شد پدرام　　ای خوشا جهان در این هنگام

گل به انسان تشبیه شده و خندیدن که صفت انسانی است به گل نسبت داده شده است.

چنانچه چیزی مورد خطاب قرار گیرد به این معنی است که آن شی یا چیز انسان تصوّر شده است و به آن جان بخشیده‌ایم و لذا یک نوع تشخیص

گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

محسوب می‌شود. مثال:

ای نسیم سحر آرامگـه یـار کجاسـت منزل آن مه عاشق کش عیّـار کجاسـت؟
«حافظ»

نسیم سحر خطاب قرار گرفته و انسان فرض شده است و لذا یک استعاره‌ی مکنیّه از نوع تشخیص است.

نمونه‌های تشخیص:

گاه تنهایی / صورتش را به پس پنجره می‌چسبانید / شوق می‌آمد/ دست در گردن حس می‌انداخت/ فکر بازی می کرد / «سهراب سپهری»

بـه مـرگ سـیاوش سـیه پوشـد آب کنـــد زار نفـــرین برافراســـیاب
«فردوسی»

شب نرم نرم پای زجنگل بـرون نهـاد آهسته دشت و بیشه نقابی بـر او کشـید

شب‌ها گریختند و تو چون بادهای سرد همـراه بـا سـیاهی شـب‌هـا گریختـی
«نادر نادر پور»

در بیابان گربه به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخـور
«حافظ»

۳- مجاز

اگر واژه‌ای در معنای رایج و اصلی خود که برای آن وضع شده است به کار رود به آن **«حقیقت»** می‌گویند. مثال:

گربـه شـیر اسـت در گـرفتن مـوش لیـک مـوش اسـت در مصـاف پلنـگ
«سعدی»

در بیت بالا واژه‌های: گربه، موش، پلنگ، شیر» همه در معنی حقیقی که همان حیوانات باشند به کار رفته است به این واژه‌ها حقیقت گفته می‌شود.
به کار بردن واژه در غیر معنای حقیقی و نخستین، به شرط وجود «علاقه» و «قرینه» را «مجاز» می‌گویند.
مثلاً واژه‌ی «ایران» در جمله‌ی «ایران در مسابقه‌ی دیروز پیروز گردید» در معنای غیر حقیقی به کار رفته است و منظور تیم ایران است.

قرینه چیست؟

قرینه نشانه‌ای است در کلام که ذهن را از معنی حقیقی باز می‌دارد وآن را به جست وجوی معنی مجازی وا می‌دارد.

مثال: «**جهان خوردم و کارها راندم**» «تاریخ بیهقی»

جهان در عبارت بالا مجاز است و چیزی که ما را راهنمایی می‌کند «خوردن» است؛ چون جهان را نمی‌توان خورد بلکه مراد گوینده نعمت‌های جهان است. مثال:

آفـــرین جـــان آفـــرین پـــاک را آنکـه جـان بخشـید و ایمـان خـاک را
«عطّار»

خاک در مصراع دوم بیت بالا مجاز از انسان است و قرینه‌ای که ما راهنمایی می‌کند «جان بخشیدن و ایمان» است .

علاقه چیست؟

پیوند و تناسبی که بین معنی حقیقی و معنای مجازی وجود دارد «علاقه» نامیده می‌شود. علائق مجاز نامحدودند ولی علاقه‌های مشـهور عبارتنـد از: علاقه‌ی جزئیّه، علاقه‌ی کلّیه، علاقه‌ی حالیّه، علاقه‌ی محلّیه، علاقه‌ی سببیّه، علاقه‌ی لازمیّه، علاقه‌ی آلیّه و علاقه‌ی مشابهت. مثال:

دیدی که خون ناحق پروانـه شـمع را چندان امان نداد که شـب را سـحر کنـد
«حافظ»

خون در بیت بالا مجاز است به معنی قتل و هلاکت و چون لازمه‌ی قتل، ریختن خون است بین معنی حقیقی و مجازی تناسبی وجود دارد. مثال:

برآشـفت ایـران و برخاسـت گـرد همـی هـر کسـی کـرد سـاز نبـرد
«فردوسی»

واژه‌ی «ایران» در بیت بالا مجاز است. قرینه‌ی راهنما بر آشفتن است و در اینجا ایران منظور مردم ایران است به علاقه‌ی محلیّه.

نمونه‌های مجاز

چه نیکو روی و بد عهدی کـه شـهری غمت خوردنـد و کـس را غـم نخـوردی
«سعدی»

غم حقیقت است و شهر مجاز به معنی مردم شهر.

نازم آن سرو خرامان را که از بس ناز دارد دسته‌ی سنبل مدام از شانه پا انـداز دارد
«فرّخی یزدی»

«سرو» مجاز است از معشوق و دسته‌ی سنبل مجاز است از موی یار به علاقه‌ی مشابهت. لازم به ذکر است «سرو» و «سنبل» هر دو استعاره هستند چون هر استعاره‌ای مجاز است.

آن کیست بدین حال و که بوده است و که باشد جـز شـیر خداونـد جهـان حیـدر کـرّار

مای درس
www.my-dars.ir

«کسایی»

شیر در مصراع دوم مجاز از حضرت علی (ع) است.

من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد

«حافظ»

نگین مجاز است با علاقه‌ی جزئیّه به معنی سلطنت.

۴-کنایه

کنایه به ویژه در شعر، بیان غیر مستقیم اندیشه است یا به تعبیری گریز از منطق عادی زبان و معمولاً بین دو نفر یا دو گروه یا یک ملّت و قوم به وجود می‌آید و کم کم جنبه‌ی عمومی پیدا می‌کند. کنایه علاوه بر متون ادبی، یعنی شعر و نثر هنری، در زبان عادی مردم نیز به وفور به کار می‌رود.

کنایه چیست؟

کنایه پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح به سخنی گفته می‌شود که دارای دو معنی نزدیک و دور باشد. ذهن ما از معنای اولیّه و نزدیک به معنی دور منتقل می‌شود. فهم کنایه معمولاً از طریق استدلال و دریافت معنی (معنی دور) صورت می‌گیرد. به عنوان مثال به بیت زیر توجّه کنید:

هنوز از دهن بوی شیر آیدش همی رای شمشیر و تیر آیدش

«فردوسی»

«بوی شیر از دهان آمدن» کنایه است. معنای اوّلیه و نزدیک همان است که کسی شیر خورده باشد و دهانش بوی شیر بدهد؛ امّا منظور گوینده این معنا نیست بلکه معنای دوم و دور است؛ چون کسی که شیر خورد کودک است و بی‌تجربه؛ لذا بوی شیر ازدهان آمدن کنایه از ناپختگی و بی‌تجربگی است.

کنایه به سه طریق آورده می‌شود.

۱- کنایه با بیان نشانه:

گوینده با بیان نشانه‌ی یک چیز یا حالت، در صدد است تا مخاطب به مقصود دست یابد. مثال:

نرفتم به محرومی از هیچ کوی چرا از در حق شوم زرد روی

«سعدی»

«زرد روی شدن» بارزترین نشانه‌ی شرمندگی و بی‌نصیبی است.

گوینده با بیان نمونه و تمثیل یک چیز می‌خواهد مخاطب به مقصود برسد. مثال:

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو

«سعدی»

مصراع دوم بیان نمونه و تمثیلی است جهت معنای مصراع اوّل.

۳- کنایه با بیان علّت و دلیل:

گوینده علّت کاری را به جای آن کار بیان می‌کند که در زبان روز مرّه بسیار رایج است.

مثال:

«قیمت مقطوع است» این کنایه دلیلی است برای چانه نزدن.

کنایه معمولاً باعث تأمّل و درنگ و اعجاب خواننده می‌شود و چون ادّعای خود را با دلیل همراه می سازد قدرت قانع کردن و تأثیر گذاری بر مخاطب را دارد.

نمونه‌های کنایه

عابدانی که روی بر خلق‌اند پشت بر قبله می‌کنند نماز

«سعدی»

روی بر خلق داشتن و پشت به قبله نماز خواندن کنایه از ریا کاری و از خدا بریدن است.

حافظ نه حدّ ماست چنین لاف‌ها زدن پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم

«حافظ»

«پای از گلیم بیشتر کشیدن» کنایه از تجاوز کردن از حدّ خود است.

ای دریده یوسفان را پوستین از راه ظلم باش تا گرگی شوی و پوستین خود دری

«سنایی»

«پوستین دریدن» کنایه از عیب و بدی کسی را گفتن و غیبت کردن است.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

«حافظ»

«سیه روی شدن» کنایه از شرمنده شدن و افشا شدن است.

هر که او خورده نیست دود چراغ ننشیند به کام دل به فراغ

«دود چراغ خوردن» کنایه از تحمّل رنج و زحمت است.

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

مباحثی از علم بدیع

آرایه‌های لفظی

۱- تکرار: واج آرایی، تکرار، تصدیر، طرد، تکرار عبارت

۲- سجع: مطرّف، متوازی، متوازن، موازنه، ترصیع

۳- جناس: تام، ناقص حرکتی، ناقص اختلافی، افزایشی، اشتقاق

آرایه‌های معنوی

۱- مراعات نظیر	۲- تضمین	۳- تلمیح
۴- تضاد	۵- تناقض	۶- ایهام
۷- حسّامیزی	۸- لفّ و نشر	۹- اغراق
۱۰- تمثیل	۱۱- حسن تعلیل	

بدیع مجموعه‌ی شگردها یا فنونی است که کلام عادی را کم و بیش به کلام ادبی و هنری تبدیل می‌کند به شرطی که جنبه‌های زیبا شناختی داشته باشد؛ چه در معنی یا تصویر و چه در لفظ و موسیقی. مثلاً در بیت:

من که شب‌ها ره تقوا زده‌ام با دف و چنگ این زمان سر به‌ره آرم چه حکایت باشد

«حافظ»

اگر از وزن و قافیه و ردیف بیت بگذریم با هماهنگی بین مصوّت «ا» در واژه‌های «شب‌ها، تقوا و با» در مصراع اوّل، موسیقی خاصّی آفریده شده، هم چنین تناسب و هماهنگی بین «دف و چنگ و شب» موسیقی معنونی زیبایی به وجود آورده. از طرف دیگر «با دف و چنگ ره تقوا زدن»، یک معنای «پارادوکسی» است و «ره زدن» ایهام دارد. مجموعه‌ی این عوامل بر زیبایی لفظی و معنوی بیت افزوده است.

آرایه‌های لفظی

عوامل ایجاد کننده‌ی موسیقی درونی را «آرایه های لفظی» می گویند. در واقع موسیقی درونی، آهنگی است که با خواندن شعر یا نوشته احساس می‌شود و سبب گوش نوازی و زیبایی می‌شود.

۱- تکرار

تکرار در اصطلاح بدیع آن است که واژه‌ای یا عبارتی یا واجی در سخن با قصد خاصّی پشت سر هم آورده شود یا با فاصله تکرار گردد. هر چند علمای ادب و بلاغت کثرت تکرار را از عیوب فصاحت می‌دانستند؛ امّا اگر جنبه‌ی زیباشناسی و موسقیایی کلام را افزون نماید به عنوان آرایه و حسن مورد توجّه قرار می‌گیرد.

تکرار در زیبا شناسی هنر از مسایل مهمّ و اساسی به شمار می‌رود، مثلاً بال زدن پرندگان یا صدای قطرات باران به سبب تکرار و تناوب است که دلنشین و زیباست و در غیر آن باعث ملال است. تکرار به شکل‌های مختلف در آثار ادبی آورده می‌شود:

الف: واج آرایی

واج آرایی تکرار صامت یا مصوّت در کلمات مصراع یا بیت است، به شکلی که باعث موسیقی لفظی گردد. مثال:

رشته‌ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود

«حافظ»

در بیت بالا صامت «س» در هفت واژه از واژه‌های بیت هم حروفی آشکاری خلق کرده است هم چنین مصوت «ا» در واژه‌های «ساعد، ساقی، ساق» موسیقی خاصّی آفریده است، به این آرایه‌ی زیبا «واج آرایی» یا «نغمه‌ی حروف» می‌گویند. مثال:

زلف او دام است و خالش دانه‌ای آن دام و من بر امید دانه‌ای افتاده‌ام در دام دوست

«حافظ»

در بیت بالا مصوت بلند «ا» در بیت، هشت بار تکرار شده و زیبایی گوش نواز و دلنشین از جهت موسیقی آفریده است. مثال:

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

«حافظ»

در بیت بالا تکرار مصوت « ـِ »، که قدما آن را تتابع اضافات می‌نامیدند، زیبایی خاصّی آفریده است.

ب: تکرار

اگر واژه‌ای دوبار یا بیشتر در بیتی تکرار شود بر موسیقی شعر می‌افزاید و تأثیر سخن را بیشتر می‌کند به این آرایه‌ی تکرار گفته می‌شود. مثال:

از در، در آمدی و من از خود به در شدم گویی کز این جهان به جهان دگر شدم

«سعدی»

تکرار دو واژه‌ی: « در» و «جهان» در بیت بالا زیبایی آفریده است. مثال:

گر برود جان ما در طلب وصل دوست حیف نباشد که دوست، دوست‌تر از جان ماست

«سعدی»

واژه‌ی «دوست» در بیت بالا سه بار تکرار شده و موسیقی خاصّی در بیت آفریده است.

www.my-dars.ir

ج: تصدیر

اگر واژه‌ای در آغاز و پایان بیتی تکرار شود آن را «تصدیر» می‌نامند، که در واقع نوعی تکرار است. مثال:

چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی تو صنم نمی‌گذاری که مرا نماز باشد

«سعدی»

واژه‌ی «نماز» در ابتدا و انتهای بیت تکرار شده است. مثال:

عصا برگرفتن نه معجز بود همی اژدها کرد باید عصا

«حافظ»

واژه‌ی «عصا» در بیت بالا در ابتدا و انتهای بیت تکرار شده است.

د: طرد یا عکس

مصراعی را به دو پاره تقسیم کنند و آن دو پاره را در مصراع دیگر بر عکس تکرار نمایند. مثال:

دلبر جانان من برده دل و جان من برده دل و جان من دلبر جانان من

«حافظ»

ه- تکرار عبارت یا جمله یا مصراع

یک عبارت یا یک واژه پشت سر هم تکرار شود یا مصراعی در ابتدا و انتهای مثلاً یک غزل تکرار شود. مثال:

«سکوت چیست/ چیست/ چیست ای یگانه‌ترین یار/ سکوت چیست به جز حرف‌های ناگفته»

«فروغ فرّخزاد»

نمونه‌های انواع تکرار:

خیال خال تو با خود به خاک خواهم برد که تاز خال تو خاکم شود عبیر آمیز

«حافظ»

روی جانان طلبی آینه را قابل ساز ورنه هرگز گل و نسرین ندمد ز آهن و روی

«حافظ»

یوسف کنعان من مصر ملاحت تو راست مصر ملاحت تو راست یوسف کنعان من

«حافظ»

عبهر چشمش گرفته سرخی لاله لاله‌ی رویش گرفته زردی عبهر

«مسعود سعد»

گوشه گرفتم زخلق و فایده‌ای نیست گوشه‌ی چشمت بلای گوشه نشین است

«سعدی»

باران قطره قطره همی بارم ابروار هر روز خیره خیره از این چشم سیل بار

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی غنیمت است چنین شب که دوستان بینی

«سعدی»

خواب نوشین بامداد رحیل باز دارد پیاده را زسبیل

«سعدی»

ریاست به دست کسانی خطاست که از دستشان دست‌ها بر خداست

«سعدی»

بزد بر برو سینه‌ی اشکبوس سپهر آن زمان دست او داد بوس

«فردوسی»

۲- سجع

سجع در لغت به معنی آواز کبوتر است و در حقیقت نوعی سخن گفتن مخصوص و موسقیایی است. سجع اساس نثر فنّی و مقامه نویسی است و گویا از ادبیّات عرب به زبان فارسی راه یافته است. قرآن کریم نمونه‌ی عالی و کامل نثر مسجّع به شمار می‌رود.

ظاهراً نخستین کسی که در رساله‌هایش نثر مسجّع آورد خواجه عبدا... انصاری است. هر چند بعضی معتقدند اعراب در ارجوزه‌های قدیم خود از ترانه‌های هشت هجایی عهد ساسانی تقلید کرده‌اند و این نوع سجع که در آثار صوفیان آمده است مأخوذ از ادبیّات عرب نیست.

سجع چیست؟

سجع کلماتی است که در وزن یا حروف پایانی یا هر دو یکسان باشد. این آرایه‌ها زمانی پدیدار می‌شوند که سجع‌ها در پایان دو یا چند جمله به کار رود و آهنگ جملات را به هم نزدیک سازد درست مانند قافیه که در پایان مصراع‌ها یا بیت‌ها آورده می‌شود.

مثال: «**الهی هر که تو را شناخت و عَلَم مهر تو برافراخت، هر چه غیر از تو بود بینداخت.**»

«خواجه عبدا... انصاری»

مای درس
گروه آموزشی
www.my-dars.ir

واژه‌های:«شناخت، برافراخت، بینداخت» در پایان جمله‌های عبارت بالا سجع دارند؛ یعنی دارای حرف پایانی مشترک هستند.

مثال: «**یک شب تأمّل ایّام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تأسّف می‌خوردم و سنگ سراچه‌ی دل به الماس آب دیده می‌سفتم و این بیت‌ها مناسب حال خود می‌گفتم.**» «سعدی»

واژه‌های:« می‌کردم، می‌خوردم» و «می‌سفتم، می‌گفتم» سجع دارند.

فایده‌ی اصلی سجع ایجاد موسیقی خاص در نثر و بعضی مواقع در شعر است و به شکل‌ها و انواع مختلفی به کار می‌رود:

الف: سجع مطرّف

سجع مطرّف آن است که الفاظ در واج یا واج‌های پایانی مشترک باشند.

مثال: «**هر که را زر در ترازوست زور در بازوست**» «سعدی»

واژه‌های:«ترازو، بازو» سجع دارند و دارای حرف پایانی مشترک هستند.

مثال: «**دهقان را مال بسیار بود و هنر بی‌شمار**» «سعدی»

دو واژه‌ی:« بسیار، بی‌شمار» سجع دارند و در حروف پایانی مشترک هستند.

ب: سجع متوازی

سجع متوازی آن است که کلمات در وزن و حرف پایانی اشتراک داشته باشند.

مثال: «**همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال**» «سعدی»

دو واژه‌ی:«کمال، جمال» هم دارای وزن مشترک هستند و هم دارای حروف پایانی مشترک.

ج: سجع متوازن

سجع متوازن آن است که کلمات فقط در وزن مشترک باشند.

مثال: «**ملک بی‌دین باطل است و دین بی‌ملک ضایع**» «سعدی»

دو واژه‌ی: «باطل و ضایع» در وزن اشتراک دارند.

مثال: «**ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح**» «سعدی»

دو واژه‌ی:«حیف و طرح» هم وزن هستند.

د: موازنه

روبه رویی و تقابل سجع‌های متوازن در دو جمله یا دو مصراع را موازنه می‌گویند.

مثال:

«**زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد وانگارید قند**

«رابعه بنت کعب قزداری»

در دو مصراع بیت بالا واژه‌های: (زشت و زهر) و (دید و خورد) و (خوب و قند) دو به دو با هم سجع متوازن دارند؛ یعنی هم وزن هستند. مثال:

«**چرخ ار چه رفیع خاک پایت عقل ار چه بزرگ طفل راهت**»

«جمال‌الدّین عبدالرزّاق»

اغلب کلمات دو مصراع بالا با هم سجع متوازن دارند.

ه: ترصیع

موازنه‌ای که تمام سجع‌های آن سجع متوازی باشد؛ یعنی کلمات در وزن و حروف پایانی اشتراک داشته باشند «ترصیع» نام دارد. ترصیع هم در شعر به کار می‌رود و هم در نثر.

مثال:

زبانش توان ستایش نداشت روانش گمان نیایش نداشت

«سعدی»

در بیت بالا واژه‌های: (زبانش، روانش) و (توان، گمان) و (ستایش و نیایش) سجع متوازی دارند.

مثال: « **باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده.**» «سعدی»

واژه‌های: (باران، خوان) و (رحمت، نعمت) و (بی‌حسابش، بی‌دریغش) و (رسیده و کشیده) با هم سجع دارند.

نمونه‌های سجع:

۱- «تلمیذ بی‌ارادت عاشق بی‌زر است و رونده‌ی بی‌معرفت مرغ بی‌پر و عالم بی‌عمل درخت بی‌بر و زاهد بی‌علم خانه‌ی بی‌در» «گلستان»

۲- حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم جمال حور نجویم، روان به سوی تو باشم

«سعدی»

۳- «الهی در دل‌های ما جز تخم محبّت خود مکار و بر تنها و جان‌های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و برکشته‌های ما جز باران رحمت خود مبار» (مناجات نامه، خواجه عبدا....)

۴- الف: هر چه نپاید دلبستگی را نشاید. ب: هر چه خوار آید روزی به کار آید.

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

ج: هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده. د: قیمت شکر نه از نی است که آن خود خاصیّت وی است.

شکّر شکن است یا سخن گوی من است عنبر ذقن است یا سمن بوی من است

«ابو طیّب مصعبی»

ای منوّر به تو نجوم جمال وی مقرّر به تو رسوم کمال

«رشید و طواط»

بر ظاهرش عیب نمی‌بینم و در باطنش غیب نمی‌دانم

دیده‌ی سیر است مرا، جان دلیر است مرا زهره‌ی شیر است مرا، زُهره‌ی تابنده شدم

«مولوی»

آرایه‌ی جناس و اقسام آن در شعر شاعران و نثر نویسندگان کاربردی وسیع و جلوه‌ای هنرمندانه و زیبایی آفرین دارد. زیبایی جناس در آن است که علاوه بر موسیقی گوش نوازی که می آفریند با اقتضای معنی در گفتار پدید آمده باشد. جناس در واقع هرنوع اشتراک در مصوّت‌ها و صامت‌های کلمه و کلام است و در ذات و طبیعت هر زبانی خود را به عنوان یک پدیده زبان شناختی نشان می‌دهد.

جناس چیست؟

هم جنسی و یکسانی دو یا چند واژه در حروف سازنده با اختلاف در معنی را جناس گویند. مثال:

مهر جمالت مرا مُهر وفا می‌نهد دُرد فراقت مرا دَرد جفا می دهد

واژه‌های : (مِهر، مُهر) و (دُرد، دَرد) دو به دو با هم جناس دارند.

مثال: «**دایه‌ی ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.**» «سعدی»

دو واژه‌ی: (بنات، نبات) با هم جناس دارند.

الفاظ جناس ممکن است در یک عبارت یا بیت بیش از دو کلمه باشد؛ امّا در کمتر از دو کلمه نمی‌توان تصوّر کرد؛ چون حدّاقل ارکان جناس دو رکن است. لازم به ذکر است دو یا چند واژه‌ای که با هم جناس دارند. اصطلاحاً ارکان جناس می نامند.

انواع جناس

الف: جناس تام

یکسانی دو واژه در تعداد و ترتیب واج‌ها و حروف است؛ یعنی در تلفّظ یکسان هستند ولی در معنی متفاوت‌اند.

خرامان بشد سوی آب روان چنان چون شده باز یابد روان

«فردوسی»

دو واژه‌ی: (روان، روان) یکسان هستند ولی روان اوّل به معنی جاری است و روان دوم به معنی روح و روان است.

مثال: «**برادر که در بند خویش است نه برادر نه خویش است**» «سعدی»

دو واژه‌ی: (خویش، خویش) در حروف و حرکات مثل هم هستند ولی در معنی متفاوت‌اند. خویش اوّل به معنی خود است و خویش دوم به معنی قوم و خویش و فامیل است.

ب: جناس ناقص حرکتی

یکسانی دو یا چند واژه در صامت‌ها (حروف) و اختلاف آنها در مصوّت‌های کوتاه (حرکات) است. مثال:

صبحدم ناله‌ی قُمری شنو از طرف چمن تا فراموش کنی فتنه‌ی دور قَمری

«حافظ»

دو واژه‌ی: (قُمری، قَمری) در صامت‌ها یکسان هستند؛ امّا در حرکات متفاوت‌اند، هم چنین در معنی متفاوت‌اند. قُمری نام یک پرنده است و قَمری ماه قمری است. مثال:

پسر را نشاندند پیران ده که مِهرت بر او نیست مَهرش بده

«سعدی»

دو واژه‌ی: (مِهر، مَهر) در حروف یکسان هستند ولی در حرکات و معنی متفاوت‌اند. مِهر به معنی مهر و محبّت است و مَهر به معنی کابین زن است.

ج: جناس ناقص اختلافی

اختلاف دو کلمه‌ی جناس در حرف اوّل، وسط یا آخر است. مثال:

ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت

«حافظ»

دو واژه‌ی: (صبا، سبا) علاوه بر اختلاف در معنی در حروف اوّل با هم اختلاف دارند. مثال:

یاد یاران یار را میمون بود خاصه کان لیلی و این مجنون بود

دو واژه‌ی: (یاد، یار) در حرف آخر و در معنی متفاوت‌اند.

مای درس
www.my-dars.ir

د: جناس ناقص افزایشی

اختلاف دو واژه است در تعداد حروف و معنی. مثال:

گـر تـو بـه مـدار کنـی آهنـگ بیـانی بهتـر بسـی از ملکـت دارا بـه مـدارا

دو واژه‌ی: (دارا، مدارا) یکی در ابتدای کلمه حرفی اضافه بر دیگری دارد علاوه بر تفاوت در معنی. مثال:

غـزال و غـزل هـر دوان مـر تـو را نجـویم غـزال و نگـویم غـزل

«ناصر خسرو»

واژه‌ی: «غزال» در حرف وسط با «غزل» اختلاف دارد علاوه بر تفاوت معنی.

ه- اشتقاق

هم ریشگی دو یا چند کلمه که سبب می‌شود بعضی حروف آنها یکسان باشد ولی در معنی متفاوت هستند. مثال:

لب میالای به شعری کـه نـدارد شـوری شاعری قـدر تـو دانـد کـه شـعوری دارد

سه واژه‌ی: (شعر، شاعر، شعور) هم ریشه هستند ودارای بعضی از حروف یکسان.

نمونه‌های جناس:

نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم و سزاسـت وگرنه بر درخت‌تـر کسـی تبـر نمـی زنـد

«سایه»

بسیار سفر باید تـا پختـه شـود خـامی صوفی نشـود صـافی تـا در نکشـد جـامی

«حافظ»

با زمانی دیگر اندازی که پندم می‌دهـی کاین زمان گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست

«سعدی»

بهرام که گـور مـی گرفتـی همـه عمـر دیـدی کـه چگونـه گـور بهـرام گرفـت

«خیام»

مکـن تـا تـوانی دل خلـق ریـش وگـر مـی‌کُنـی، مـی‌کَنـی بـیخ خـویش

«سعدی»

ساقی بـه نـور بـاده برافـروز جـام مـا مطرب بگو که کار جهان شـد بـه کـام مـا

«حافظ»

این که تو داری قیامت است نـه قامـت وین نه تبسّم کـه معجـز اسـت و کرامـت

«سعدی»

کی روا باشد که گردد عاشق غم خوار خوار در ره عشـق تـو انـدر کوچـه و بـازار، زار

«شاطر عباس قمی»

گرم باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دل گُل از خارم برآوردی و خارا ز پای و پای از گِـل

«سعدی»

خواجـه در ابریشـم و مـا در گلـیم عاقبـت ای دل همـه یکسـر گِلـیم

آرایه‌های معنوی

عوامل ایجاد کننده‌ی موسیقی معنوی در شعر و نثر را آرایه‌های معنوی می‌گویند ودر واقع هر نوع هماهنگی و تناسب و رابطه‌ای که در معنی واژه‌ها احساس شود موسیقی معنوی است و در کتب بلاغی انواعی برای آن شمرده‌اند:

۱- مراعات نظیر

مراعات نظیر در واقع تناسب یا هارمونی معنایی بین واژه‌های سخن ادبی است. این تناسب زمانی آرایه بدیعی محسوب می‌شود که گوینـده بـه لفـظ توجّه نکند؛ بلکه زیبایی خاصّی که آفریده می‌شود تابع معانی باشد. در بین شاعران زبان فارسی مراعات نظیر از مختصّات مهمّ شعر حافظ است.

مراعات نظیر چیست؟

آوردن واژه‌هایی از یک مجموعه در شعر و نثر که از نظر جنس یا نوع یا مکان یا زمان یا همراهی و ... با هم تناسب داشته باشند. مثال:

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهـد داد چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شـد

«حافظ»

گل‌های: (ارغوان، سمن، نرگس، شقایق) در بیت بالا با هم تناسب دارند و از یک نوع هستند. مثال:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلـت نخـوری

«سعدی»

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

واژه‌های: (ابر، باد، ماه، خورشید، فلک) با هم تناسب مکانی دارند.

این آرایه با خلق تناسب معنوی و تداعی خاصّی که در شعر و نثر می‌آفریند موجب تکاپوی ذهنی شده تا با کشف رابطه‌ها و تناسب‌ها خلاّقیّت و زیبایی سخن شاعر یا نویسنده درک شود.

نمونه‌های مراعات نظیر

نفس خروس بگرفت که نوبتی بخواند — همه بلبلان بمردند و نماند جز غرابی
«سعدی»

واژه‌های: (خروس، بلبل، غراب) تناسب دارند.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو — یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو
«حافظ»

واژه‌های: (مزرع، داس، سبز، کشته، درو) با هم مراعات نظیر دارند.

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد — نقش هر نغمه که زد راه به جایی دارد
«حافظ»

واژه‌های: (مطرب، ساز، نوا، نغمه) تناسب دارند.

چو دود بی‌سر و سامان شدم که برق بلا — به خرمنم زد و آتش در آشیانه گرفت
«سایه»

واژه‌های: (دود، برق، خرمن، آتش) مراعات نظیر دارند.

۲- تضمین

تضمین در لغت به معنی «گنجاندن» است و آن آوردن آیه، حدیث یا شعر از شاعر دیگر یا متنی دیگر در خلال کلام است به شکلی که شائبه‌ی سرقت در آن نباشد و نام آن شاعر ذکر شود.

مثال:

خیز تا خاطربدان ترک سمرقندی دهیم — کز نسیمش «بوی جوی مولیان آید همی»
«حافظ»

در بیت بالا حافظ یک مصراع از رودکی را در ضمن غزل خود آورده است بیت رودکی این است:

بوی جوی مولیان آید همی — یاد یار مهربان آید همی

مثال:

زینهار از قرین بد زنهار — «وقنا ربّنا عذاب النّار»
«سعدی»

سعدی در بیت بالا آیه‌ای از قرآن مجید را تضمین کرده است.

ارزش تضمین:

۱- تضمین با ایجاد تنوّع سبب کسب لذّت ادبی در خواننده می‌شود و پدید آورنده‌ی ایجاز در کلام است.

۲- تضمین نشان دهنده‌ی آگاهی شاعر از موضوعات و معارف و شعر شاعران قبل از خود است و هر قدر طبیعی‌تر باشد ارزش هنری بیشتری دارد.

نمونه‌های تضمین:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد — که رحمت بر آن تربت پاک باد
«میازار موری که دانه کش است — که جان دارد و جان شیرین خوش است»

بیت دوم متعلّق به فردوسی است که سعدی در خلال اشعارش آن را آورده است.

۲- «عاکفان کعبه‌ی جلالش به تقصیر عبادت معترف که: « ما عبدناک حقّ عبادتک» و واصفان حلیه‌ی جمالش به تحیّر منسوب که: «ما عرفناک حقّ معرفتک»

سعدی در عبارت بالا در گلستان دو حدیث را تضمین کرده است.

چه زنم چو نای هردم زنوای شوق اودم — که لسان غیب خوش‌تر بنوازد این نوا را
«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی — به پیام آشنایی بنوازد آشنا را»
«شهریار»

بیت دوم از حافظ است و شهریار در خلال شعر: « همای رحمت» آن را تضمین کرده است.

سعدیا چون تو کجا نادره گفتاری هست — یا چو شیرین سخنت نخل شکر باری هست
یا چو بستان و گلستان تو گلزاری هست — هیچم ار نیست تمنّای توام باری هست
«مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست — یا شب و روز به‌جز فکر توام کاری هست»

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

بیت سوم از یکی از غزلیّات سعدی است که ملک الشّعرای بهار ابیات آن غزل را در مسمّط خود تضمین کرده است و به ایـن نـوع مسـمّط «مسـمّط تضمینی» گفته می‌شود.

۳- تلمیح

تلمیح در لغت به گوشه‌ی چشم اشاره کردن و در اصطلاح بدیع آن است که شاعر یا نویسنده در ضمن سخن خود اشاره‌ای به یک واقعـه‌ی تـاریخی، قصّه، اساطیر، مَثَل، داستان، آیه و حدیث و روایت داشته باشد.

حرام گشت به یغما بهشت روی تـو روزی که دل به گندم آدم فریب خال تـو بسـتم

شاعر در بیت بالا اشاره به داستان حضرت آدم و خوردن میوه‌ی ممنوعه و اخراج او از بهشت دارد.

تلمیح دو ژرف ساخت تشبیه و تناسب دارد و هدف از آوردن آن ایجاز و اغراق در گفتار اسـت و از سـوی دیگـر معنـی آفرینـی اسـت و رمزپـردازی. لازمه‌ی بهره‌مندی از تلمیح آگاهی از دانسته‌ای است که شاعر به آن اشاره می‌کند.

تلمیحاتی که در شعر و نثر فارسی به کار می‌رود عمدتاً به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱- تلمیحات ایرانی که اشاراتی به اساطیر و باروهای قومی و آیین‌های ایرانی دارد.

۲- تلمیحات اسلامی که اشاره به قصص قرآن و احادیث و اخبار و روایات اسلامی دارد.

مثال:«ما ایستاده‌ایم/ در رهگذار دود/ در خواری هنر/ در ارجمندی جادو/ و مغزهای مضطرب بیمار/ اندام مار دوش را/ تصویر می‌کنند/

شعر اشاره‌ای است به جامعه‌ای که ضحّاک پدید آورده بود و مارهای دوش او که مغز جوانان را خوراک آنها می‌کـرد و فردوسـی ایـن چنـین آن را در شاهنامه ترسیم کرده است:

نهـــان گشـــت آیـــین فرزانگـــان پراکنـــده شـــد نـــام دیوانگـــان
هنـــر خـــوار شـــد جـــادویی ارجمنـــد نهـــان راســـتی آشـــکارا گزنـــد
ندانســـت خـــود جـــز بـــد آمـــوختن جـــز از کشـــتن و غـــارت و ســـوختن

نمونه‌های تلمیح

۱- در بود مـر مدینـه‌ی علـم رسـول را زیـرا جـز ایـن نبـود سـزای امـانتش

اشاره دارد به حدیث:«انا مدینه العلم و علیٌ بابها»

۲- یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف به زرنـا سـره بفروختـه بـود
«حافظ»

اشاره به داستان حضرت یوسف

۳ - سایه‌ی ایمان خلیلی نیست در این دام کفر ورنه آتش را همان ذوق گلستان گشتن است
«سایه»

اشاره دارد به داستان در آتش افکندن حضرت ابراهیم.

۴- شاه ترکان که پسندید و به چاهم افکند دستگیر ار نشود لطـف تهمـتن چـه کـنم
«حافظ»

اشاره دارد به داستان بیژن و منیژه در شاهنامه‌ی فردوسی

۵- نمـاز مسـت شـریعت روا نمـی‌دارد نماز من که پذیرد که روز و شـب مسـتم
«سعدی»

اشاره دارد به آیه‌ی: «لا تقرب الصّلات و انتم السّکاری» چنانچه مست هستید به نماز نزدیک نشوید.

۴- تضاد

تضاد از مسایل اساسی در آثار ادبی است و در بسیاری از آثار بزرگ ادبی مدار بر تضّاد قهرمان و ضدّ قهرمان یا انسان و درون و یا انسان و طبیعـت و از این قبیل می‌گردد و تضادّ بدیعی در حقیقت مینیاتوری از این خصیصه‌ی مهمّ ادبی است.

تعریف تضاد

آوردن دو کلمه با معنی متضاد در سخن برای روشنگری است به گونه‌ای که زیبایی و لطافت بیافریند.

نیکی و بـدی کـه در نهـاد بشـر اسـت شادی و غمی کـه در قضـا و قـدر اسـت
بـا چـرخ مکـن حوالـه کانـدر ره عشـق چرخ از تـو هـزار بـار بیچـاره‌تـر اسـت
«خیّام»

واژه‌های: (نیکی، بدی) و (شادی و غم) در معنی متضاد یکدیگر هستند.

تضاد به شکل‌های مختلف در آثار شاعران و نویسندگان به کار رفته است:

۱- تقابل دو فعل مثبت و منفی از یک مصدر یا دو مصدر متفاوت :

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

به کجا می‌رود این فتنه که برخاسته است　　کیست کاین فتنـه‌ی برخاسـته را بنشـاند

افعال برخاستن و نشستن که دو فعل مثبت و منفی است به طرز زیبایی در بیت بالا آورده شده است.

۲- آوردن دو صفت متضاد:

خوار می‌کن زار می‌کش منّت بر جان ماست　　خواری ظاهر گـواه عـزّت پنهـان ماسـت

(خواری، عزت) و (ظاهر و پنهان) صفات متضاد هستند.

۳- آوردن اسم‌های متضاد در یک بیت یا عبارت:

شادی نـدارد آن‌کـه نـدارد بـه دل غمـی　　آن را که نیست عالم غم، نیسـت عـالمی

(شادی، غم) دو اسم متضاد هستند.

نمونه‌های تضاد:

۱- طاعت از دست نیاید گنهی باید کـرد　　در دل دوست به هر حیله رهی بایـد کـرد
«نشاط»

۲- من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش　　هر کسی آن درود عاقبت کـار کـه کشـت
«حافظ»

۳- وفا نکردی و کردم ، جفا ندیدی و دیدم　　شکستی و نشکسـتم، بریـدی و نبریـدم
«مهرداد اوستا»

۴- نعره‌ها خواهم زد و در بحر و بر خواهم فتاد　　شعله‌ها خواهم شد و در خشک و تر خواهم گرفت
«فروغی»

۵- خداونـد بـالا و پسـتی تـویی　　نـدانم چـه ای هـر چـه هسـتی تـویی
«نظامی»

۶- در نیابـد حـال پختـه هـیچ خـام　　پـس سـخن کوتـاه بایـد والسّـلام
«مولوی»

۵- تناقض

تناقض ترجمه‌ی واژه‌ی paradox است که برگرفته از یک واژه‌ی یونانی است که مرکب از دو جزء: para به معنـی مخـالف و doxoh بـه معنـی عقیده و نظر است.

تناقض در دوره‌های نخستین شعر و نثر فارسی کم‌تر است؛ امّا با ورود اندیشه‌های عارفانه این نوع بیان گسترش مـی یابـد. در بیـان عرفـا و صـوفیّه نوعی کلام متناقض وجود دارد که به آن اصطلاحاً «شطح» گفته می‌شود.

سعدی و حافظ و عطّار و مولانا از آرایه‌ی تناقض بهره‌ی زیادی برده‌اند؛ امّا در شعر معاصر خصوصـاً شـاعران نیمـایی بیـان پارادوکسـی بسـیار دیـده می‌شود؛ به طوری که منتقدین آن را یکی از ویژگی‌های شعرنیمایی می‌دانند.

تناقض چیست؟

تناقض کلامی است با دو معنی متناقض که یکی دیگری را نقض می‌کند و در ظاهر بی‌معنی به نظر می‌آید؛ امّـا از راه تأویـل، معنـای نهفتـه آشـکار می‌شود وباعث زیبایی می‌گردد:

چنـــین نقـــل دارم زمـــردان راه　　فقیـــران مـــنعم، گـــدایان شـــاه
«سعدی»

(فقیر و منعم) و (گدا و شاه) مفاهیمی متناقض هستند که وجود یکی نفی دیگری است؛ امّا شاعر هنرمندانه آنهـا را در وجـود مـردان راه جمـع کـرده است.

تفاوت تناقض با تضاد

در تضاد دو کلمه یا دو عبارت ضدّ هم هستند و دو چیز جدا و هر کدام مستقل‌اند. مثلاً در بیت زیر «دشمن» و «دوست» دو چیز متضـاد و هـر کـدام مستقل هستند.

بگـویم تـا بدانـد دشـمن و دوسـت　　کـه مـن مسـتّی و مسـتوری نـدانم

امّا اگر دو چیز متضاد در یک وجود و یک امر جمع شوند آن را تناقض گویند. مثلاً در بیت زیر نفـس عیسـوی کـه زنـده کننـده اسـت؛ امّـا شـاعر را می‌کشد.

این قصّه‌ی عجب شنو از بخت واژگـون　　مـا را بکشـت یـار بـه انفـاس عیسـوی
«حافظ»

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

نمونه‌ی تناقض

۱- « **ای ساکن پوینده، ای خاموش گوینده، این رمز با که گویی**» «روز بهان»

۲- **گوش کن با لب خاموش سخن می‌گویم پاسخم گو به نگاهی که زبان من و توست**
«حافظ»

۳- **ســـــعدیا نزدیـــــک رای عاشـــــقان خلق مجنون است و مجنون عاقل اسـت**
«سعدی»

۴- **به عیش، خاصیت شیشه‌های می داریم که خنده بر لب مـا قـاه قـاه مـی گریـد**
«بیدل»

۵- **بود لب تشنه‌ی لبهای تو صد رود فرات رود بی‌تاب کنـار تـو عطشـناک گذشـت**
«نصر ا...مردانی»

۶- **بـــــاده در جـــــام آبگینـــــه گهـــــر راســـت چـــون آب خشـــک و آتـــش‌تـــر**
«نظامی»

۷- **رزق ما آید به پای میهمان از خوان غیب میزبان ماست هر کس می شود مهمان ما**

۶- ایهام

ایهام در لغت به معنی «به گمان افکندن» است و در اصطلاح بدیع آن است که لفظی را در شعر بیاورنـد کـه دارای دو معنـی نزدیـک و دور باشـد و مقصود شاعر معمولاً معنی دور وگاه هر دو معنی است. این شگرد هنری را کتب بلاغی « تخییل، توهیم و توریه» نیز گفته اند.

در ایهام ذهن بر سر دو راهی قرار می گیرد که لذّت خاصّی در خواننده ایجاد می‌کند و هر چه در مورد بیت بیشتر اندیشه شود، لذّت و موسیقی معنوی بیشتری احساس می‌شود.

دیشب صدای تیشـه از بیسـتون نیامـد گویا به خواب شیرین فرهاد رفتـه باشـد

«شیرین» در بیت بالا ایهام دارد. معنی نزدیکی که به ذهن می‌رسد خواب خوش است معنی دوم که مورد نظر هست همان معشوق فرهـاد اسـت در واقع هر دو معنی را می‌توان پذیرفت.

ایهام تناسب

آوردن واژه‌ای است در کلام که دارای دو معنی باشد یک معنی مورد نظر و پذیرفتنی است و معنی دیگر با واژه‌هایی در همان کلام یا بیت تناسـب و مراعات نظیر دارد.

ما هم این هفته برون رفت و به چشمم سالی است حال هجران، تو چه دانی که چه مشکل حالی است
«حافظ»

«ماه در این بیت به معنی محبوب شاعر است؛ امّا معنی دیگر آن که همان سی روز است با واژه‌های: هفته و سال تناسب و مراعات نظیر دارد.

نمونه‌های ایهام و ایهام تناسب

مدامم مست می‌دارد نسیم جعد گیسویت خرابم می‌کند هر دم فریب چشم جادویت
«حافظ»

ایهام تناسب: «مدام» به معنی همیشه است؛ امّا معنی دیگر آن که شراب است با مست و خراب مراعات نظیر دارد.

به راستی که نه همبـازی تـو بـودم مـن تو شوخ دیده مگس بین که می‌کند بـازی
«سعدی»

واژه‌ی : (بازی) به معنی بازی کردن است؛ امّا معنای دوم آن باز شکاری است.

نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم و سزاست اگر نه بر درخت‌تر کسـی تبـر نمـی‌زنـد
«سایه»

ایهام تناسب: سایه تخلّص شاعر است و معنی دیگر آن سایه‌ی درخت با واژه‌های: (بر، درخت، تبر) مراعات نظیر دارد.

۷- حسّامیزی

حسّامیزی آمیختن دو یا چند حسّ مختلف است در کلام. به بیانی دیگر نوعی مجاز است که از رهگذر آمیختن دو حس با یکدیگر ایجـاد مـی شـود. مثلاً دیدن رنگ یا اندازه‌ی هر چیز کار حقیقی حسّ بینایی است؛ امّا دیدن عطر یا شنیدن رنگ یا آواز روشن کار بردی مجـازی اسـت؛ بـدین معنـی کـه حسّ را به شکل مجازی به جای آن حسّ حقیقی به کار می بریم. در واقع حسّامیزی گونه‌ای هنجار گریزی معنایی است.

حسّامیزی نه تنها در شعر و ادب به کار می‌رود، بلکه در زبان روزمرّه‌ی مردم هم کار برد دارد. مثلاً وقتی می‌گوییم: م فلانی قیافه‌ی بـا نمکـی دارد» یا «فلانی چشمش شور است» حسّامیزی به کار برده‌ایم.

از این شعر تر شیرین ز شاهنشه عجب دارم که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد

مای درس
گـــروه آمـــوزشی عصـــر
www.my-dars.ir

شعر مقوله‌ای شنیدنی است و تر بودن را با حسّ لامسه درک می‌کنیم و شیرینی را با حسّ چشایی می‌فهیم، امّا شاعر در بیت بالا این سه حس را بـه هم آمیخته و حواسّ لامسه و چشایی را به جای شنوایی به کار برده است.

ارزش و زیبایی حسّامیزی

۱- ترکیب حواسّ مختلف که خاصّ شعر و سخن ادبی است خواننده را وا می‌دارد تا با درک زیبایی‌های این موسیقی معنوی از آن لذّت ببرد.

۲- حسّامیزی را می‌توان به اعتباری از مقوله‌ی تناقض دانست؛ زیرا امکان ندارد آنچه مربوط به یک حس است با حسّ دیگری درک شود.

نمونه‌های حسّامیزی

۱- بـوی دهـن تـو از چمـن مـی‌شـنوم رنـگ تـو ز لالـه و سـمن مـی‌شـنوم
«مولوی»

۲- از صدای سخن عشق ندیدم خوشـتر یادگـاری کـه در ایـن گنبـد دوّار بمانـد
«حافظ»

۳- من به باغ گل سرخ / زیر آن ساقه‌ی تر / عطر را زمزمه کردم تا صبح. «سایه»

۴- گفـتمش شـیرین‌تـرین آواز چیسـت چشـم غمگیـنش بـه رویـم خیـره مانـد
«سایه»

۵- بوی بهبود ز اوضاع جهان مـی‌شـنوم شـادی آورد گـل و بـاد صـبا شـاد آمـد
«حافظ»

۶- بوی هجرت می‌آید / بالش من پر آواز پر چلچله‌هاست «سهراب سپهری»

۷- با آفتاب جام به گلگشت شب خـرام بی‌ساقیان چه ذوق از ایـن ماهتـاب تلـخ
«ظهوری»

۸- اغراق

اغراق در شمار آرایه‌های بسیار مهمّ و متداول در بین شعرا و نویسندگان است و یکی از نیرومندترین عناصر القا در اسلوب بیان هنری است و خصوصاً زمینه‌ی اصلی آثار حماسی را تشکیل می‌دهد.

حق این است که اغراق را نباید مشمول دروغ دانست؛ چون در آن قصد فریب کاری و تزویر وجود ندارد؛ بلکه مقصود گوینده تزیین سخن و آفـرینش تصویری شاعرانه است که باعث لذّت معنوی است.

اغراق چیست؟

اغراق ادّعای وجود صفتی در کسی یا چیزی که بر اساس‌عرف و عادت معمول پذیرفته نیست. به تعبیر دیگر آن صفت به اندازه‌ای است کـه حصـول آن یا محال است یا بیش از حدّ معمول، است.

بگذار تـا بگـریم چـون ابـر در بهـاران کـز سـنگ نالـه خیـزد روز وداع یـاران
«سعدی»

گریستن مانند ابر بهاری و ناله از سنگ برخاستن خلاف عرف و عادت است.

ارزش و زیبایی اغراق

۱- اغراق از اسباب زیبایی و مخیّل شدن شعر و نثر است و بدین وسیله شاعر معانی بزرگ را خُرد و مفاهیم کوچک را بزرگ جلوه می‌دهد به شـکلی کـه غیـر ممکن را طوری ادا نماید که ممکن به نظر آید.

۲- اغراق ذهن خواننده را به تلاش و تکاپو وا می‌دارد که سبب لذّت ادبی می‌شود.

نمونه‌های اغراق

۱- اگـر سـنگ خـارا بـه چنـگ آیـدش شـود مـوم و از مـوم ننـگ آیـدش
«فردوسی»

۲- آه سـعدی اثـر کنـد در سـنگ نکنـد در تـو سـنگدل تـأثیر
«سعدی»

۳- « من زنی را دیدم نور در هاون می‌کوبید/ من گدایی را دیدم در به در می‌رفت آواز چکاوک می‌خواست/ من قطاری دیدم روشنایی می‌برد/
«سهراب سپهری»

۴- خـروش آمـد از بـاره‌ی هـر دو مـرد تـو گفتـی بدرّیـد دشـت نبـرد
«فردوسی»

۵-گر برگ گل سـرخ کنـی پیـرهنش را از نـازکی آزار رسـاند بـدنش را
«طرب اصفهانی»

۶- سنگ هم به حال من گریه کند برجاسـت بی‌تو زنده‌ام یعنـی مـرگ بـی‌اجـل دارم
«بیدل»

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

۷- نُه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند
«ظهیر فارابی»

۸- به زیورها بیارایند وقتی خو برویان را تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی
«سعدی»

۹- لفّ و نشر

شاعران و نویسندگان شگردهای مختلفی برای پرورش کلام در آثارشان به کار می‌برند این شگردها بر زیبایی می‌افزاید و فضایی تأمّل برانگیز می‌سازد. یکی از این شگردها که ذهن خواننده‌ی شعر شناس را به جست و جوی لطیف وا می‌دارد، لفّ و نشر است .

لفّ و نشرآوردن دو یا چند واژه در بخشی از کلام یا مصراع است که توضیح آنها در بخشی دیگر یا مصراع دیگر آورده می‌شود. واژه‌های بخش اوّل را «لف» و واژه‌های بخشی دوم را «نشر» می‌گویند.

مثال: «**دو کس دشمن ملک و دینند: پادشاه بی‌حلم و زاهد بی‌علم**» «سعدی»

واژه‌های: «ملک» و «دین» لف‌ها هستند که «پادشاه بی حلم» به ملک برمی‌گردد و «زاهد بی‌علم» به دین.

لفّ و نشر بر دو نوع است:

۱- لفّ و نشر مرتّب

اگر نشرها به ترتیبِ توزیعِ لف‌ها باشد آن را مرتّب می‌گویند.

به روز نبرد آن یل ارجمند به شمشیر و خنجر به گرز و کمند
بریدد و درید و شکست و ببست یلان را سر و سینه و پا و دست

در مثال زیبای بالا که سروده‌ی فردوسی است سر به بریدن و شمشیر باز می‌گردد و سینه به دریدن و خنجر، پا به شکستن و گرز و دست به بستن و کمند.

۲- لفّ و نشر مشوّش

اگر نشرها به ترتیب لف ها نباشد و به هم ریخته باشد آن را «مشوّش» می‌نامند.

نمونه‌های لفّ و نشر

گر دهدت روزگار دست و زبان زینهار هر چه بدانی مگوی، هر چه توانی مکن
۱- غزل و مدح و هجا هر سه از آن می‌گفتم که مرا شهوت و حرص و غضبی بود به هم
«انوری»

۲- روی و چشمی دارم اندر مهر او کاین گهر می‌ریزد آن زر می‌زند
«سعدی»

۳- منعم مکن از دیدن قدّ و رخ و چشمش من انس به سرو و گل و بادام گرفتم

۴- یک زاهد و یک رند در این شهر ندیدم بستند در مسجد و میخانه در این شهر
«نشاط»

۵- کوی و جوی از تو کوثر و فردوس دل و جامه از تو سپید و سیاه
«کسایی»

۶- از بنا گوش و خط سبز تو بس در عجبم کز کجا برگ گلی مشک‌تر آورده برون
«شاطر عبّاس قمی»

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir

۱۰- تمثیل

تمثیل در لغت به معنی مثال آوردن، مانند کردن، صورت چیزی را مصوّر کردن، داستان یا حدیثی را به عنوان مثال بیان کردن است و در واقع کلامی را گویند چه نظم یا نثر که در بردارنده‌ی مطلبی حکیمانه باشد که باعث آرایش و قدرت بخشیدن به سخن می‌شود:

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت «حافظ»

علمای بلاغت بعضی تمثیل را از مقوله‌ی استعاره دانسته‌اند و بعضی آن را در زمره‌ی تشبیه می‌دانند. در ادبیّات فارسی نمونه‌های درخشان تمثیل را می‌توان در آثار شاعران عارف دید. مانند منطق الطّیر عطّار، مثنوی مولوی و حدیقه‌ی سنایی. هم چنین کتاب کلیله و دمنه نمونه‌ی بسیار خوبی از حکایات تمثیلی است یا درشعر معاصر می‌توان از شعر «عقاب» دکتر خانری نام برد.

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو زجو
گه دلم پیش تو گاهی پیش اوست رو که در یک دل نمی‌گنجد دو دوست
«سعدی»

اسلوب معادله:

در این نوع تمثیل شاعر در یک بیت یا مصراع مطلبی را عنوان می کند و در بیت بعد یا مصراع بعد با آوردن یک مثال یا یک نمونه در حقیقت مصداقی برای مفهوم می‌آورد؛ به طوری که می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد.

آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد　　خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد
«صائب»

بی‌کمالی‌های انسان از سخن پیدا شود　　پسته‌ی بی‌مغز چون لب واکند رسوا شود
«صائب»

دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست　　جای چشم ابرو نگیرد گر چه اوبالاتر است
«صائب»

سعدی از سرزنش غیر نترسد هیهات　　غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را
«سعدی»

عشق چون آید بَرَد هوش دل فرزانه را　　دزد دانا می‌کُشد اوّل چراغ خانه را
«زیب النّسا»

روشن دلان خوش آمدِ شاهان نگفته‌اند　　آیینه عیب پوش سکندر نمی‌شود

۱۱- حسن تعلیل

حسن تعلیل (علّت آوردن) ادبی یکی از مباحث مهم در ادبیّات است و دارای اسلوب خاصّی است که با علّت آوردن علمی تفاوت دارد. در این نوع ادبی در واقع شاعر در اشیا و پدیده‌ها و ساز و کارهای آنها تصرّف می‌نماید و آنها را مطابق ذوق و سلیقه‌ی خود در می‌آورد.

حسن تعلیل چیست؟

حسن تعلیل آوردن علّتی ادبی و ادّعایی و خیالی برای امری است به گونه‌ای که مخاطب را قانع نماید:

به سر و گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری　　جواب داد که آزادگان تهی دستند
«سعدی»

شاعر برای توجیه این مسئله که سرو میوه ندارد علّتی ذوقی و خیالی می‌آورد که همان تهی دست بودن آزادگان است؛ یعنی سرو هم آزاده است و لذا تهی دست.

ارزش و زیبایی حسن تعلیل

۱- راز زیبایی حسن تعلیل در این است که با وجودی که علّت واقعی و عقلی نیست؛ ولی دلپذیر و قانع کننده است چون موسیقی معنوی و تخیّل شاعرانه‌ای می‌آفریند.

۲- حسن تعلیل مبتنی بر تشبیه و تشخیص است و هم در شعر و هم در نثر به کار می‌رود.

نمونه‌های حسن تعلیل

۱- فتاده نقد جوانی من زمن در راه　　به قد خم شده در زیر پای از آن نگرم
«نظامی»

شاعر دلیل خمیدگی قد را آن می‌داند که در روی زمین به دنبال جوانی خودش می‌گردد.

۲- جوی‌ها بسته‌ام از دیده به دامان که مگر　　در کنارم بنشانند سهی بالایی
«حافظ»

شاعر علّت گریستن خود را این می داند که جوی آبی به راه افتد تا سرو بالا بلندی (محبوب) در کنار آن بنشانند.

۳- سرنوشت عاشقان خوش‌تر پذیرد رنگ خون　　زان پر پروانه را چون گل نگارین کرده‌اند
«شهریار»

سرنوشت عاشق فناست و در خون رفتن به همین خاطر پر پروانه رنگین است

۴- من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه　　تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند　　من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
«رودکی»

شاعر علّت رنگ کردن موی خود را این می‌داند که از مصیبت پیری آنها را سیاه کرده است.

۵- تنور لاله چنان برفروخت باد بهار　　که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد
«حافظ»

علّت این که بر روی غنچه شبنم نشسته و گل به جوش آمده است این است که باد بهاری تنور سرخ رنگ لاله را برافروخته است.

مای درس
گروه آموزشی عصر
www.my-dars.ir